

## کاربرد زبان عامیانه در شعر نیما یوشیج

مریم شیری\*

### چکیده

شاعران گاه با بهره‌گیری از زبان عامیانه، به‌عنوان سطحی گسترده از زبان پارسی، به شعر خویش شگرفی و روایی بخشیده‌اند. از سوی دیگر، بسیاری از ترکیب‌ها و اصطلاحات ساخته و پرداخته ذهن شاعران، در گذر زمان، زیرمجموعه زبان عامیانه شده است. نیما یوشیج نیز از شاعرانی است که در شعر خود از عناصر و کارکردهای زبان عامیانه بهره فراوان برده است. بسامد بالای عناصر زبان عامیانه در شعر نیما، به‌عنوان شاعری تأثیرگذار، شعر معاصر را گاه به سمت شعر گفتار و همنشینی با زبان عامیانه کشانده است. نیما از ظرفیت‌های مختلف زبان عامیانه، از واج تا جمله، استفاده کرده و سخن خویش را توانمند ساخته است. علاوه بر مصداق‌های عام زبان عامیانه، نیما از واژه‌ها، اصطلاحات و مفاهیم مربوط به فرهنگ و زبان عامه گویش مازندرانی بسیار بهره گرفته و می‌توان گفت مجموعه اشعار وی فرهنگ‌واره‌ای از عناصر زبان عامیانه است. بهره‌گیری از زبان عامیانه به نیما در زمینه ابلاغ پیام شاعرانه و رسالت هنرمندانه‌اش، کمکی شایان کرده است.

**واژگان کلیدی:** زبان عامیانه، فرهنگ عامه، گویش مازندرانی، نیما یوشیج.

## 1) مقدمه

در ادبیات رسمی، زبان مرسوم نوشتار را چه در شعر و چه در نثر، زبان معیار می‌خوانند و از همین رو کاربرد زبان عامیانه در نوشتار گونه‌ای انحراف از معیار به‌شمار می‌آید. «زبان معیار یکی از گونه‌های زبانی رایج در جامعه زبانی است که با تغییراتی که در صورت و ساخت و نیز نقش و کارکرد آن ایجاد می‌گردد، از سوی اکثر افراد جامعه زبانی به‌عنوان الگوی زبانی معتبر پذیرفته می‌شود و در نوشتارهای رسمی و گفتارهای برنامه‌ریزی شده به‌کار می‌رود» (سارلی، 1387: 43). همنشینی زبان معیار و زبان عامیانه در نوشتار، به‌ویژه در حیطه ادبیات، در تمام دوره‌ها به‌چشم می‌خورد؛ اما هرچه به دوره معاصر نزدیک‌تر می‌شویم، این همنشینی پررنگ‌تر و ملموس‌تر می‌شود.

همسو با تعریف، درباره مصداق‌های زبان عامیانه نیز همان اندازه تفاوت رأی است که درباره مصداق‌های فرهنگ عامه. فرهنگ‌های تخصصی و فرهنگ لغت‌ها نیز همه با مشکل ابهام و سیالیت این اصطلاح مواجه‌اند. در مقدمه فرهنگ معاصر، درباره این ابهام آمده است: «هنوز مرزهای دقیق لغات عامیانه و رسمی در ادبیات ما، همچون زبان انگلیسی و فرانسه روشن نیست و ما نیز نتوانستیم به نتیجه قطعی در تعیین چهارچوب درست لفظ عامیانه برسیم» (ثروت و انزابی‌نژاد، 1377: 6). بسیاری از تقسیم‌بندی‌های حوزه زبان عامیانه سلیقه‌ای و شخصی است؛ از این روست که اختلاف نظر در این زمینه بسیار زیاد است و ابهام‌های گوناگون، این شاخه از فرهنگ عامه را مه‌آلود کرده است.

رستگار فسایی می‌گوید: «نثر محاوره‌ای با نثر عامیانه و شکسته یکی نیست، در نثر محاوره‌ای، ما با میزان سواد و نحوه فکر و عمل مردم در سخنانشان کاری نداریم و این نوع نثر می‌تواند به سخن گفتن معیار و شفاهی عمومی خواص و عوام، هردو، اطلاق شود؛ اما نثر عامیانه بازتابی از فرهنگ عوام و مردم کوچه و بازار است و لحنی خاص و متفاوت با سخن گویی و نگارش معمول میان مردم و به‌ویژه خواص و تحصیل‌کردگان دارد، اگر چه ممکن است خواص و تحصیل‌کردگان هم در شرایطی خاص، در خانه یا محل کار خود یا به مناسبت‌هایی، عوامانه‌گویی و عامیانه نویسی کنند» (رستگار فسایی، 1380: 99). نصرت‌الله دین‌محمدی زبان عامیانه را جزو زبان معیار می‌داند: «زبان عامیانه گونه‌ای از زبان معیار است که عموم مردم در زندگی خود برای ایجاد ارتباط از آن سود می‌جویند. غالباً هر واژه و اصطلاح و عبارت آن ریشه در اعماق عقاید، باورها، آداب و سنت‌ها و تجربه‌های گوناگون محیطی و اجتماعی و قومی دارد

که در طول سالیان متمادی شکل یافته‌اند. این زبان به دلیل زنده و پویا بودنش، سخت غنی است و می‌توان آن را سرچشمهٔ زبان علمی و ادبی دانست» (دین‌محمدی کرسفی، 1384: 88). نویسندهٔ فرهنگ فارسی عامیانه، زبان را به سه دستهٔ ادبی، رسمی و عامیانه تقسیم کرده است. وی کوشش کرده مرز زبان عامیانه را از دو زبان دیگر متمایز سازد. بر این اساس، جدولی ترتیب داده و زبان عامیانه را به همراه زبان محاوره زیرگروه زبان گفتار قرار داده است. همچنین، زبان عامیانه را به دو بخش زبان عامیانهٔ متداول و زبان جاهلی تقسیم کرده است (نجفی، 1378: شش). ابوالحسن نجفی، خود، در همان کتاب، در ارائهٔ چهارچوبی مشخص و جامع، با اشاره به دشواری کار می‌نویسد: «مرز میان زبان عامیانه و زبان روزمره و زبان معیار را نمی‌توان به دقت مشخص کرد. تعیین مرز آنها اگر محال نباشد بسیار دشوار است و به هر حال، امری نظری و ذهنی است و در عین حال، مرز ناآبندی است که پیوسته در معرض تغییر و تحول و جابه‌جایی است» (نجفی، 1378: هفت).

در بارهٔ نمونه‌هایی که در کتاب فرهنگ فارسی عامیانه آمده، اختلاف نظرهای گوناگون وجود دارد و تشکیک آراء در این باره تشخیص مرز زبان عامیانه را دشوارتر ساخته است. هر کدام از پژوهشگران، دانشمندان و منتقدانی که دربارهٔ مصداق‌های این کتاب نظر داده‌اند برخی از مدخل‌های آن را عامیانه ندانسته‌اند؛ به عنوان مثال، علی‌محمد حق‌شناس در نقد فرهنگ فارسی عامیانه نوشته: «کلمات و ترکیبات از نوع آشنایی و آشوب و... یا آفتاب کسی بر لب بام رسیدن به وفور به چشم می‌خورد که همگی به مرتبهٔ زبان گفتار معیار یا صیغهٔ ادبی تعلق دارند و هم کلمات و ترکیباتی از قبیل آل و ابزار و... و بددک‌پوز که غالباً به مرتبهٔ عامیانه با رنگ و مایهٔ جاهلی متعلق‌اند» (حق‌شناس، 1379: 61). مفهوم اصطلاح «عامیانه» و به تبع آن «فرهنگ عامه» و «زبان عامیانه»، هم‌چنان پرده‌نشین هالهٔ ابهام مانده و لغزان و بحث‌برانگیز است. عناصر زبان عامیانه نیز همچون مفهوم اصطلاح «عامیانه»، سیال و لغز است. حق‌شناس عناصر عامیانه را دسته‌بندی کرده است. وی در ساخت آوایی واژگان و ترکیب‌های عامیانه، سه فرآیند قلب (قلب به جای قفل)، ابدال (نشست به جای نشد) و همگونی (مشد به جای مشهد) را تعیین کرده است. در ساخت صرفی و ترکیبی، دو فرآیند دوگانه‌سازی (دک‌ودنده) و ترکیب کلمه با مهمل آن (رخت‌وپخت) را عنوان نموده است. ترکیب‌های نحوی همچون «صد تا یک غاز» را نیز نشان داده است. وی، علاوه بر این‌ها، قالب‌بندی معنی واژه در ساخت استعاری را نیز از ویژگی‌های زبان عامیانه دانسته؛ مانند: «نودولت» که ساخت استعاری آن «تازه به دوران رسیده است» (حق‌شناس، 1379: 62).

پیش از این، حداد عادل (1382)، برخی ترکیبات روزمره و شیوه ساخت آن‌ها را توضیح داده است. آتش سودا (1385)، در مقاله‌ای زبان عامیانه در غزل حافظ و قشقای و اینالویی (1390) نیز زبان عامیانه را در دفتر پنجم مثنوی بررسی کرده‌اند. تاکنون درباره کارکردها و عناصر زبان عامیانه در ادبیات معاصر، پژوهشی مستقل صورت نگرفته است. از این رو هدف مقاله حاضر به کارکردها و عناصر زبان عامیانه در شعر نیما خواهد پرداخت. عامیانه‌های نیما در این مقاله به دسته‌های جداگانه و گونه‌های مختلف تقسیم شده‌اند. ذیل بعضی سرخطها، به تناسب همگونی و هماهنگی، زیرمجموعه‌ها و مصداق‌های ریزتری بیان شده است. انواع اسم‌ها، صفت‌ها، ترکیب‌های گوناگون، فعل‌ها و عبارت‌های فعلی، آواها، ضرب‌المثل، واژگان همگون، تکرار، حذف واج، قیدها و... از مواردی است که در این گفتار بدان‌ها پرداخته شده است. بعضی از واژگان محلی شعر این شاعر فرزانه نیز در این مقاله ذکر شده و جهت رعایت ایجاز و اختصار، برای هر موضوع، فقط یک مثال ذکر شده است. بی‌گمان، تمام موارد بیان شده در این گفتار، در اصل، مربوط به سطح زبان عامیانه نیست؛ اما از آنجا که این موارد در زمان شاعر، دیگر جزئی از زبان عامیانه محسوب می‌شده (هم‌اکنون نیز چنین است)، به‌عنوان زیرمجموعه‌های زبان عامه مطرح شده است. کوشش شده بیش‌تر مصادیقی بیان شود که از نظر تطابق با اصطلاح «زبان عامیانه» به ذهن مخاطبان نزدیک‌تر بوده؛ توافق نظر حداکثری درباره آن‌ها وجود داشته باشد.

## 2) عناصر زبان عامیانه در شعر پارسی

عناصر زبان عامیانه از ابتدای شعر پارسی، در شعر وارد شده است. شاعران از همان آغاز، بسیاری از واژگان، اصطلاحات، ترکیب‌ها، فعل‌ها و ضرب‌المثل‌های شعری خویش را از زبان و فرهنگ مردمان کوچه و بازار وام می‌گرفته‌اند. البته در گذر زمان، بسیاری از واژه‌ها، اصطلاحات و ترکیب‌هایی که حاصل ذوق و قریحه شاعران بزرگ بوده، وارد زبان مردم شده و بر اثر تکرار بسیار، جزئی از زبان عامیانه گردیده است. محمدعلی جمالزاده فهرست بزرگی از واژه‌ها و ترکیب‌های عامیانه را ذکر کرده که در شعر شاعران گذشته به کار رفته است. واژه‌هایی مانند کژومژ، جیک‌جیک، سنگول، دنگ، لُنج، بدرگ و... (جمالزاده، 1378: 405-421).

هرچه از ابتدای شعر پارسی می‌گذرد، میزان استفاده از زبان عامیانه در شعر، بیش‌تر می‌شود. بهره‌گیری از اصطلاحات و فرهنگ عوام در دوره‌های سامانی و غزنوی کم‌تر بوده است. این امر در سبک عراقی و به‌ویژه در شعرهای عرفانی که شعر را بیش از پیش به زبان مردم نزدیک کرد، افزونی گرفته است؛ از این جهت غزلیات شمس برجسته‌ترین نمونه در غزلیات پارسی است. چنان‌که در کتاب نگارش و ویرایش آمده است: «زبان پرارزش‌ترین آثار ادبی فارسی یعنی متون

عرفانی و صوفیانه ما از فرهنگ مردم مایه‌ها برگرفته است» (سمیعی، 1379: 45). مولانا در مثنوی معنوی، بسیاری از واژه‌ها، اصطلاحات و مفاهیم مربوط زبان و فرهنگ عامه را به زیباترین و دلنشین‌ترین شکل ممکن بیان کرده است. وام‌گیری از فرهنگ و زبان عامیانه در سبک اصفهانی (هندی) به اوج خود رسیده است. شعر این دوره سرشار است از مفاهیم، واژه‌ها و اصطلاحات عامیانه. این روند در دوره بازگشت و مشروطه نیز با تفاوت‌هایی ادامه یافته است. شعر دوره معاصر نیز مملو از واژه‌ها، اصطلاحات، ترکیب‌ها، فعل‌ها، جمله‌ها و مثل‌های عامیانه است.

تحول در قالب شعری و پیدایش قالب نیمایی با دیدگاه خاص شاعران پیرو این شیوه، زمینه را برای حضور عناصر فرهنگ عامه در شعر، بیش از پیش هموار ساخته است. از نیما به بعد، هرچه به این سو می‌آییم، حضور زبان و فرهنگ عامیانه را در شعر، پررنگ‌تر و ملموس‌تر می‌یابیم؛ به‌گونه‌ای که بعضی از شعرهای رسمی و جدی زمان ما، کاملاً به زبان عامیانه و آمیخته با فرهنگ عوام است.

### 3) کارکردهای زبان عامیانه در شعر نیما یوشیج

نیما یوشیج، شاعری بود که پشتوانه غنی سال‌ها و سده‌های پیشین شعر پارسی را با خود داشت و با این حال در شعر طرحی نو درافکند؛ «راز مقبولیت شعر نیما در میان نسل‌های بعدی و نیز جواز بقای آن در ادب گران‌سنگ این سرزمین، در آمیزه موزون محتوا- عاطفه- تخیل است» (حمیدیان، 1381: 149). شعر نیما شعری سیاسی‌اجتماعی و انسان‌دوستانه است؛ چنین شعری به معنی فریادزدن درد دل مردمان ستم‌دیده است. چنین شعری بی‌تردید باید از زبان و اندیشه همین انسان‌ها بهره‌برد تا مفهوم ذهنی خود را زیباتر و گویاتر بیان کند.

در شعر نیما، انواع عناصر زبان عامیانه از واژه گرفته تا جمله و گاه ضرب‌المثل به چشم می‌خورد. «نیما بر روی هم‌رفته زبانی دارد آمیخته از کاربردهای گذشته یا گذشته‌گرا و نوآورانه و ابتکاری» (حمیدیان، 1381: 309). ذکر عناصر عامیانه در شعر نیما، هرگز زبان شعری وی را سخیف و مبتذل نساخته؛ بلکه در بسیاری موارد، کلام او را شیرین و گیرا کرده است. عامیانه‌های نیما هم‌چنین کلام او را محاوره‌ای و بازاری نکرده است. زبان شعری نیما در عین استفاده بسیار از عناصر زبان عامیانه، باصلا‌بت و پرشکوه است. لحن حماسی و استوار نیما در کنار استفاده از زبان نرم و آرام عامیانه، شگرفی ویژه‌ای به شعر وی بخشیده است. نیما از انواع امکانات زبان عامه در شعر خویش بهره برده است. بسیاری از پسینیان نیما، روش کار او را در استفاده از زبان عامیانه، به کار گرفته‌اند و به شعر خویش روایی بخشیده‌اند.

**4) بررسی نمونه‌ها****4-1) آوا**

یکی از نقطه‌های قوت شعر نیما، بهره‌گیری به‌جا از آواهاست. «شعر باید از راه آهنگ کلمات، حالات روحی و احساساتی که امکان بیان مستقیم آن‌ها نیست به خواننده یا شنونده القا کند» (داد، 1385: 295). انواع آواها در کلام نیما بسیار خوش نشسته و به شعر وی تشخیص ویژه‌ای بخشیده است. هم‌چنین شعر او را تصویری کرده است. میزان فراوانی آوا در میان عناصر زبان عامیانه شعر نیما، هفت درصد است.

**پک‌وپک:** در دل کوره همان‌گونه که بود/ هیمه‌ای چند به هم آمده جمع/ پک‌وپک می‌سوزد (یوشیج، 1383: 493).

**پیت‌پیت:** پیت‌پیت ... چراغ را در آخرین دم سوزش/ هر دم سماجی است (همان: 731).  
**تی‌تیک:** تی‌تیک تی‌تیک/ در این کران ساحل و به نیمه‌شب/ نک می‌زند/ «سیولیشه»/ روی شیشه (همان: 779).

**تیک‌تیک:** تیک‌تیک، چه به شیشه شب‌پره می‌کوبد/ آشوب‌زده است باد و می‌آشوبد (همان: 813).

**خش‌خش:** سقف دارد می‌شکافد/ هست با هر مرده‌ای خش‌خش (همان: 500).

**دینگ‌دانگ:** دینگ‌دانگ... چه صداست؟! ناقوس! کی مرده؟! کی به جاست؟ (همان: 504).

**قوقو:** آمده نامده جوجک به زمین/ زیر دندان عدو زد قوقو (همان: 117).

**قوقولی‌قو:** قوقولی‌قو! خروس می‌خواند/ از درون نهفت خلوت ده (همان: 625).

**هییس:** هییس! از آنجا خاسته یک مرده به پا (همان: 498).

**هوهو:** اندران تنها به جا آوای گنگ بادها از دور/ بادها از دور: هوهو (همان: 400).

**هه:** هه! ماما! این دم از او شیر می‌خواست/ لیک ماما جان هم‌چنان بد راست (همان: 146).

**4-2) اسم**

اسم‌های موجود در زبان عامیانه، شعر نیما را با زبان و فرهنگ گفتار پیوند داده و زمینه‌ساز سرایش‌های دیگر شاعران شده است. میزان فراوانی اسم در میان عناصر زبان عامیانه شعر نیما، هشت درصد است.

**برد:** هیچ‌کس پایان این روزان نمی‌داند/ برد پرواز کدامین بال تا سوی کجا باشد (همان: 437).

**تیپا:** رفته چنان که گوی رود بی هوای خود/ زانجا که خورده است تیپاها (همان: 194).  
**چرت:** دید زن را پی خود چشم به راه/ می برد چرتش در پیش اجاقی که هنوز/ اندر او وشته چندی است به سوز (همان: 565).

**چندش:** و اوست قادر که بسی چندش انگیزتر از حرفش راند فرمان (همان: 667).  
**دماغ:** پک و پک می سوزد آنجا «کله سی»/ بوی از پیه می آید به دماغ (همان: 613).  
**روپوش:** چهره پردازی بودش به ره بالا ماه،/ از به هم ریخته ابری که به رویش روپوش،/ باد را بود درنگ (همان: 522).

**سرسام:** حرف کم گوی که سرسامش برد/ دور از هرکه سوی وادی خواب (همان: 609).  
**قوت:** خرده از من کم گیر/ ناتوانان هستند که به قوت شبشان پابستند (همان: 535).  
**کپه:** نیست در «کپه» ما مشت برنج/ بکنم با چه زبانشان آرام؟ (همان: 612).  
**هول:** وقت است ز آب دیده که دریا کند جهان را/ هولی در میانه مهیا کند جهان را (همان: 435).

**هیچ که به جای هیچ کس:** می پاید/ می پاید/ تا که هیچ که بر ره معین ناید،/ از زیر سرشک چرک خویش/ بر رهگذران/ مانده نگران (همان: 429).  
**یورد (اتاق و یا مکانی بزرگ تر از اتاق):** مانده اسم از عمارت پدرم/ طرف یورد شمالی اش: تالار/ طرف یورد جنوبی اش: سردر (همان: 623).

#### 3-4 ترکیب

شاعر از ظرفیت غنی زبان فارسی، در ترکیب‌های متنوع خود به خوبی بهره برده و تأثیر سخن خود را دوچندان کرده است. ترکیب‌های نیما، مناسب حال و فضای شعرهای اوست.

1-3-4 اسم + اسم

**دلاشوب:** دوستانم، رفقای محرم!/ به هوایی که حکیمی بر سر، مگذارید/ این دلاشوب چراغ/ روشنایی بدهد در بر من! (همان: 758).

2-3-4 اسم + حرف + اسم

**کم و بیش:** آری ای ماهی گیر! / اندر آمد شدن بود و نبود / داشت باید کم و بیشی هر چیز (همان: 555).

4-3-3 اسم + ک (تحییب و تصغیر)

**بزبزک:** مرحبا بزبزک زیرک من / که کند سوی من افزون به نهفت! (همان: 93).

**خروسک:** دو گوش به بانگ نای چوپان / وان زنگ بز بزرگ گله / آواز پندگان کوچک / وان خوب خروسک محله (همان: 90).

**زنک:** هیچم نرود ز یاد کانجا / پیره زنکی رفیق خانه / می گفت برای من همه شب / نقلی به پسند بچگانه (همان: 89).

**کنیزک:** قصه بدو در سپرد و برد به طاهر / روی بیوشیده آن کنیزک دلبنده (همان: 206).

**جوجک:** جوجکی فربه و دشمن شناس / ساده ای بی خبر از کید و ریا (همان: 117).

**دلک:** نگذرانیده سه پاییز هنوز / خواهش لقمه نانی کرده / دلکش خون و همه خون به جگر (همان: 488).

4-3-4 ترکیب اضافی (مضاف و مضاف الیه)

**پس زانو:** پس زانویش بنشسته زنی، خاموش است (همان: 666).

**روی شیشه:** تی تیک تی تیک / در این کران ساحل و به نیمه شب / نک می زند / «سیولیشه» / روی شیشه (همان: 779).

**زیر بغل:** آی آمد پدرش / نان او زیر بغل / از برای پسرش (همان: 488).

**لب آب (کنار آب):** دلربایان آب بر لب آب / جای بگرفته اند (همان: 424).

4-3-5 حرف اضافه + اسم

**درعوض:** اگر ت رزق نه براندازه است، / و گرت رزق براندازه است به کار، / درعوض هست تو را چیز دگر (همان: 535).

4-3-6 عبارت اسمی (حرف اضافه + اسم + اسم)

**بر وفق مراد:** در همان دم که معلق بر سر ما بید مجنون را / قبه ها می بست در پیرایه بندی زمرد رنگ / ... اندران هر چیز بر وفق مرادم داشت گردش (همان: 475).

به هوای کسی یا چیزی: آی آمد پدرش / همه جانس شتاب / به هوای پسرش (همان: 492).

4-3-7 عدد+ اسم

چاراسبه: «کالسکه چاراسبه: کالسکه‌ای که چهار اسب آن را می‌کشند به شتابی تمام.» (دهخدا، 1360: ذیل چاراسبه): در همه آن لحظه‌های تلخ یا ناتلخ / می‌دود چاراسبه به فرمان نگاه (یوشیج، 1383: 441).

هفت‌رنگه: رود تیره چو طوفان خروشید / دشت از گل شده هفت‌رنگه (همان: 65).

#### 4-4 تکرار

تنگ تنگ: گاه مکیدی اش لب سرخ‌رنگ / گاه کشیدی اش به بر تنگ تنگ (همان: 97).  
چوک و چوک: چوک و چوک...! گم کرده راهش در شب تاریک / شب‌پره ساحل نزدیک / دمدم می‌کوبدم بر پشت شیشه (همان: 774).  
کشان‌کشان: دل برده است و هوش ز مردم کشان‌کشان / او در نهاد آنان / جان می‌دمد به قوت جان نوای خود (همان: 507).

#### 4-5 حرف ندا

در شعر نیما، حرف ندا بسیار کم به کار رفته است؛ اما همین حرف نداهاى اندک، بسیار خوش نشسته و در تأثیرگذاری شعر این شاعر، نقشی مهم دارد.  
آی: آی نی‌زن که تو را آواز نی برده است دور از ره، کجایی؟! (همان: 761).  
های‌های: این نعره بچه‌های ده بود / های‌های رفیق جان کجایی؟! (همان: 90).

#### 4-6 حذف واج

حذف واج‌های نیما بسیار هنرمندانه است و در جهت هم‌سویی کلام شاعر با زبان گفتار گامی اساسی به‌شمار می‌آید.

**پاروش به جای پارویش:** مرد را هیچ نه یارای سخن / ماند پاروش به دست؛ / چون خیالی  
یابست (همان: 528).

**بچه‌هاش به جای بچه‌هایش:** می‌دهد سوی بچه‌هاش آواز / مثل این است به او می‌گویند: /  
«بچه‌های تو دوتایی ناخوش» (همان: 612).

**بچه‌هام به جای بچه‌هایم:** تازه مرده است زخم / گرسنه مانده دوتایی بچه‌هام (همان: 62).  
**چار به جای چهار:** در همه آن لحظه‌های تلخ یا ناتلخ / می‌دود چاراسبه به فرمان نگاه (همان:  
441).

**سیا به جای سیاه:** تی‌تیک، تی‌تیک، / سوسک سیا / سیولیشه / نک می‌زند / روی شیشه. /  
(همان: 780).

**شاست به جای شاه است:** چه هراسی است، چه کسی در پی ماست؟ / ما بمیریم که یک  
ابله شاست؟ (همان: 177).

**قرمزی‌هاش به جای قرمزی‌هایش:** آی آمد صبح چست و چالاک / با رقص لطیف  
قرمزی‌هاش (همان: 426).

**ماما به جای مامان:** هه! ماما! این دم از او شیر می‌خواست / لیک ماما جان هم‌چنان بد راست  
(همان: 146).

**نامده به جای نیامده:** آمده نامده کوچک به زمین / زیر دندان عدو زد قوقو (همان: 117).

#### 4-7 صفت

صفت‌های عامیانه در شعر نیما پربسامد و هم‌چنین بسیار زیبا و جالب توجه است. این عنصر  
پرکاربرد، در همنشینی شعر با زبان عامیانه، جلوه‌ای از سبک شعر نیما را شکل داده و راهنمای  
شاعران پسین وی بوده است.

**آتش پاره:** هرچه کرد این عشق آتش پاره کرد / عشق را بازیچه نتوان فرض کرد (همان: 40).

**بدپیلله:** سعی می‌کردم به هر حيله شود / چاره این عشق بدپیلله شود (همان: 23).

**بی‌ریخت:** در درون «کله» دیری است که آتش مرده / لیک در «کومه» (در اندوده تاریکی  
بی‌ریخت در آن بس که بیفسرده امید) / پس زانویش بنشسته زنی، خاموش است (همان: 666).

**پکر:** من به تن دردم نیست / یک تب سرکش، پکر م ساخته و دانم این که چرا / و چرا هر رگ من از تن من سفت و سقط شلاقی است / که فرود آمده سوزان / دم به دم در تن من (همان: 758).

**دزد زده:** برد این جمله را وز همه جا / شد غمین و خموش و دزد زده (همان: 483).

**دل ریش:** در غروبی رنگ مرده، من / یاد آرم قصه ام را خامش و دل ریش. (همان: 370).

**دمخور:** در کمان داری مانند نداشت. / آشنایانش او را دمخور / به هنر «شاه کمان» می خواندند (همان: 574).

**دنچ:** صف بیاراییده از هرسو تمشک تیغ دار و دور کرده از هرسو / جای دنجی را (همان: 447).

**زمین گیر:** دست بر دیوار می پایید؛ / همچو مفلوجان بی پای و زمین گیر / سر به روی خاک می سایید (همان: 440).

**سر زده:** در دل این حادثه ناگه به دشت / سر زده زنبوری از آنجا گذشت (همان: 97).

**سمج:** چه شب موذی و گرمی و سمج / بچگانم ز ره خواب نگشتند بدر (همان: 615).

**فرتوت:** سخت می ترسم که آن خاموش فرتوت / سقف بشکافد / بر سر من (همان: 461).

**کوفته:** ماند چون میخ به جا کوفته، گوشش همه هوش / گشت گوشش همه چشم / شد همه چشمش گوش (همان: 544).

**لخت:** بچه های گرسنه با تن لخت / زیر طاق شکسته، مانده خواب (همان: 494).

**لنگ:** باد، لنگ ایستاده است به پا / ناله سر کرده است گردش آب (همان: 494).

**مانده:** بچه های گرسنه با تن لخت / زیر طاق شکسته، مانده خواب (همان: 494).

**مفت خوار:** پیش این مفت خوارگان ز ستم / نکند مرد پشت خود را خم (همان: 111).

**ندار:** من نمی خواهم مهمان داند / که ندار است او را مهمان دار (همان: 604).

**نمور:** یادم از روزی سیه می آید و جای نموری / در میان جنگل بسیار دوری (همان: 447).

**هم پا:** نادان تر آن کسان / کافسونشان نهاده به هم پای کاروان / از بیم، تیغ دشمن را تیز می کنند (همان: 508).

#### 4-8) ضرب المثل

ضرب المثل، به عنوان یکی از عناصر مهم زبان عامیانه، در شعر نیما بسامد چندانی ندارد. تنها نمونه های آن عبارتند از:

**آب از آب تکان خوردن:** نگرفته است آبی از آبی تکان ولیک / مازوی پیر کرده سر از رخنه‌ای به در (همان: 682).

**به باد غارت بردن:** هرچه با خود به باد غارت برد / خنده‌ها، قیل و قال‌ها در ده (همان: 483).

**به ریش کسی خندیدن:** باری ار ندهد از من و تو نشان / گر به ریش من و تو خندد، به! (همان: 888).

**حق به حق‌دار رسیدن:** حق به حق‌دار رسیده است؛ به هم می‌گویند / هرکسی راست هرآن چیز که بود (همان: 672).

#### 4-9 فعل

بیش‌ترین بسامد کاربرد زبان عامیانه در شعر نیما، به حیطة کاربرد فعل، به‌ویژه فعل ساده مربوط می‌شود. نیما از انواع فعل‌های زبان عامیانه (ساده، مرکب، کنایی و گروه فعلی) در تصویرسازی‌های شگرف خود بهره برده و معنای مدنظر خود را با کمک فعل‌های گوناگون بیان کرده است.

#### 4-9-1 فعل ساده

**بستن (بخ زدن):** اندر این سرما کآب می‌بندد / بر بساط فقر، مرگ می‌خندد (همان: 131).

**پاییدن:** ذره با ذره گرم این نجواست: / ناروایی به راه می‌باید (همان: 497).

**پلکیدن:** در کنار رودخانه می‌پلکد سنگ‌پشت پیر (همان: 767).

**تپیدن:** می‌گریزد این دم / که به گوری بتپد (همان: 615).

**ترکاندن:** مثل این که هیضه‌دار خاکدان، راه شکم ترکانده است امروز / وان همه پتیاره از راه شکم کرده است بیرون (همان: 480).

**توفیدن:** باد از جا شده زین سوی بدان سوی رها داد لجام / هیبت مدهش دریای گران اندر سر، / بست اندیشه غریدن و توفیدن آرام‌آرام (همان: 523).

**جان‌کندن:** خون می‌خوری این نه کامرانی است تو را / جان می‌کنی، این نه زندگانی است تو را (همان: 792).

**خشکیدن:** می‌نشینم آن قدر روزان شکسته / که بخشکد بر تن من پوست (همان: 457).

**خیسیدن:** بال او خیسیده / پای از او پیچیده (همان: 665).

**شنفتن:** گشت گوشش همه چشم / شد همه چشمش گوش / لیک اگر چند از این گفت و شنفت / می‌شکفتش دل، حرفی‌اش به شکرانه نگفت (همان: 544).

**قاییدن:** آورده شادی همگان را به کار جوش و یک کمر بزرگ شده آشیانه تا / قاپد هر آن صدای گریزنده از دهن / او را صدا بزن (همان: 629).

**کپیدن:** مانده زین حسرت با مژگانم / فکر یک لحظه کوتاه که مگر / بتوانم من از این رنج رهید. / دمی آسوده به یک گوشه کپید (همان: 560).

**لمیدن:** سنگ‌پشت پیر در دامان گرم آفتابش می‌لمد، آسوده می‌خوابد / در کنار رودخانه (همان: 767).

**واشدن:** انگيخته از نهادش / رگ‌های صدا / یک خنده نه از لبانش / یک دم شده وا (همان: 455).

**ویلان شدن:** و مهی نازک، گرم‌زده مانند بخار / از هوا خاسته در جنگل ویلان می‌شد (همان: 575).

#### 4-9-2) فعل مرکب

باران گرفتن: **خانه‌ام ابری است اما / ابر بارانش گرفته‌ست (همان: 761).**

**سرپوش کردن:** عارش که حدیث اهل دل گوش کند / فخرش که شنیده را فراموش کند / افتاده به قیل و قال تا عجزش را / بر گفته خام خویش سرپوش کند (همان: 823).

**سوسوزدن:** و شب‌تاب از نهان جایش به ساحل می‌زند سوسو / به مانند چراغ من که سوسو می‌زند در پنجره (همان: 738).

**کز کردن:** مثل این که هرچه کز کرده به جایی / بر نمی‌آید صدایی (همان: 447).

**ول کردن:** ول کنید اسب مرا / راه‌توشه سفر را و نم‌زینم را / و مرا هرزه‌درا (همان: 769).

#### 4-9-3) فعل مرکب با مفهوم کنایی

**پادادن:** آمد به برم دوش نگار سرکش / گفتا چه بیایدت که دل داری خوش؟ / گفتم دست، گفت گرت پای دهد / گفتم لب، گفت حذر کن از آتش (همان: 837).

**پاگرفتن:** پاگرفته است زمانی است مدید / ناخوش‌احوالی در پیکر من (همان: 758).

**جوش چیزی داشتن:** جوش آن دارد که برگیرد ز جای او را / و اوست مانده با تن لخت و پر مفلوک و پای سرد (همان: 437).

**دور کردن (احاطه کردن):** صف بیاراییده از هر سو تمشک تیغ‌دار و دور کرده از هر سو/ جای دنجی را (همان: 447).

**طعنه پراندن:** می‌پراند تیرهای طعنه خود را به سوی من (همان: 443).

**کله کشیدن:** گرگی کشید کله و از کوه شد به زیر (همان: 630).

**گوش باش:** گفت اینک لحظه‌های خرمی نزدیک‌تر گشتند/ گوش باش او را که از پنهان این ره می‌سراید (همان: 471).

4-9-4 گروه فعلی از **کسی بودن (مال کسی بودن):** این کارخانه کهن از اوست/ در رتق و فتق جلوه‌گری‌های بی‌مرش (همان: 508).

**دارد دست و پا می‌زند:** یک نفر دارد که دست و پای دائم می‌زند/ روی این دریای تند و تیره و سنگین که می‌دانید (همان: 445).

**دارد سخنی گرم می‌کند:** او از برای زندگی ما/ تا بهره‌ورتر آییم/ دارد هنوز هم سخنی گرم می‌کند (همان: 451).

4-9-5 گروه فعلی (با مفهوم کنایی)

**بر سر کسی ریختن:** خنده بیهوده گل چون بدید/ از دل سوزنده صفیری کشید/ جست ز شاخ و به هم آویختند/ چندتنه بر سر گل ریختند (همان: 98).

**به باد غارت بردن:** هرچه با خود به باد غارت برد/ خنده‌ها، قیل و قال‌ها در ده (همان: 483).  
**به ریش کسی خندیدن:** باری ار ندهد از من و تو نشان/ گر به ریش من و تو خندد، به! (همان: 888).

**به دل کسی نبودن:** به دلم نیست که دریابم انگشت گذار/ کز کدامین رگ من خونم می‌ریزد بیرون (همان: 759).

**به هوای (به امید) کسی یا چیزی:** دوستانم، رفقای محرم!// به هوایی که حکیمی بر سر، مگذارید/ این دل‌اشوب چراغ/ روشنایی بدهد دربر من! (همان: 758).

**زیر باران بودن:** آخر فصل زمستان بود/ و یکسر هرکجا در زیر باران بود (همان: 447).

**سر به سر گذاشتن:** با من آیا تو را قصد بازی است؟/ تو مرا سر به سر می‌گذاری؟ (همان: 74).

**کار کسی تمام بودن:** کار هرچیز تمام است، بریده است دوام/ لیک در «آیش»/ کار شب‌پا نه تمام است هنوز (همان: 618).

**گوش بر در داشتن (منتظر بودن):** مرگ، آماده، گوش او بر در (همان: 494).  
**گوش بر کسی داشتن (به سخن وی گوش کردن):** پسرک باز بر او دارد گوش / او نمی‌داند مادر به نهان / می‌زداید اشکش را / که به دل دارد رنجی خاموش (همان: 489).

#### 4-10 قید

قیدهای شاعر متنوع است و در تفهیم کلام و جلوه‌گری سخنان وی جایگاه ویژه‌ای دارد، از جمله قیدهای تکرار، حالت، زمان، کمیت، کیفیت، مقدار، مکان و نفی.  
**یکریز:** آسمان یکریز می‌بارد / روی بندرگاه (همان: 772).

**هی:** هی کنم ریشه‌ی خاکی به کلنگ / هی کنم با کجی طالع جنگ (همان: 114).

**آمده نامده:** آمده نامده جوجک به زمین / زیر دندان عدو زد قوقو (همان: 117).

**چاراسبه:** آن وقت کاو رسید / چاراسبه از رهش، / در قلعه کس ندید / زین رو به گوشه‌ای / رفت و بیارمید (همان: 629).

**حالا:** آه! دانستم آن حالا / تو هم این حرف ز همسایه‌ات آموخته‌ای (همان: 538).

**دائماً:** دائماً تنهایی و آوارگی / دائماً حیرانی و بیچارگی / دائماً نالیدن و بگریستن / نیست ای غافل! قرار زیستن (همان: 34): دائماً در پیش روی او بدان‌سانی که باشد او نشسته (همان: 459).

**دوتایی:** می‌دهد سوی بچه‌هاش آواز / مثل این است به او می‌گویند: «بچه‌های تو دوتایی ناخوش» (همان: 612).

**چندتنه:** خنده بیهوده گل چون بدید / از دل سوزنده صفیری کشید / جست ز شاخ و به هم آویختند / چندتنه بر سر گل ریختند (همان: 98).

**کارستان:** دست بردار از روی دیوار / شب قوروق باشد بیمارستان / اگر از خواب برآید بیمار / کرد خواهد کاری کارستان (همان: 609).

**مشت:** نیست در «کپه» ما مشت برنج / بکنم با چه زبانشان آرام؟ (همان: 612).

**دم:** مانده پای‌آبله از راه دراز / بر دم دهکده مردی تنها / کوله بارش بر دوش (همان: 664).

**هیچ طوری:** هم‌چنان گوری دنیاش می‌آید در چشم / و آسمان سنگ لحد بر سر او. / هیچ طوری نشده، باز شب است (همان: 617).

#### 4-11) کلمه پرسش

**کو:** کو آن همه بانگ و ناله زار؟ / کو ناله عاشقان غم‌خوار؟ (همان: 43).

#### 4-12) مصدر

**فلاکت:** هر چه در چشمش غمناک نمود و مرده / سیلی از دست فلاکت خورده (همان: 548).

#### 4-13) نشانه جمع

**آدم‌ها:** آی آدم‌ها که بر ساحل نشسته شاد و خندانید / یک نفر در آب دارد می‌سپارد جان (همان: 445).

**ماها:** «عارف» کدام یک به جنون پیش‌روتریم / نه من نه تو، من و تو صاحب سریم / آن‌ها جنون محض، ماها شبیه‌شان (همان: 198).

#### 4-14) واژگان محلی

در شعر نیما، تعداد شایان توجهی از واژه‌ها و مفاهیم مربوط به فرهنگ و زبان مازندرانی به کار رفته است. وی از ظرفیت گویش طبری، در شعر خود بسیار بهره برده است. نیما در کاربرد واژگان و اصطلاحات محلی، پیشرو شاعران معاصر است و باب ورود گنجینه‌های گرانمایه گویش‌ها و لهجه‌ها را به شعر معاصر گشوده است. از نظر فراوانی، واژگان محلی، پس از فعل، پربسامدترین عنصر زبان عامیانه شعر نیماست.

**آیش (زمین آماده برای کشت):** خود او در «آیش» / و زن او به نیاری تنهاست (همان: 614).

**اوجا:** «گونه‌ای از نارون که در اراضی جنگلی کم‌ارتفاع شمال ایران فراوان است و آن را سیاه‌درخت نیز نامند» (دهخدا، 1360: ذیل اوجا): ابر می‌پیچد (دامانش تر) / وز فراز دره «اوجا» ی جوان، / بیم برافراشته سر (یوشیج، 1383: 660).

**بینج (برنج، شالی):** بچه‌هایت مرده‌اند/ پدر! اما برگردد./ خوک‌ها آمده‌اند/ «بینج»‌ها را خورده‌اند (همان: 617).

**بینجگر (برنج‌کار، شالی‌کار):** پنجهٔ «بینجگر» از زخم پشه/ بر نی آرامیده/ پس از آن که ز بس مادر را/ به یاد آورد به دل خوابیده (همان: 613).

**پلم:** «گیاهی که بیشتر در نواحی شمالی ایران می‌روید. بلندی آن تا یک متر می‌رسد... پل‌خوم؛ پل‌خون؛ شون؛ خمان صغیر؛ بلسان صغیر» (عمید، 1378): می‌چمد از «پلم» خوک به لم (یوشیج، 1383: 615).

**توکا (مرغی کوچک شبیه سار):** سایه‌پروردهٔ خلوت، «توکا»/ می‌خرامد به چراگاهش گرم (همان: 642).

**تیرنگ (قراول):** مه می‌تابد، رود است آرام/ بر سر شاخهٔ اوجا «تیرنگ»/ دم بیاویخته، در خواب فرو رفته، ولی در آیش/ کار شب‌پا نه هنوز است تمام (همان: 611).

**چپر/ کپر:** «خانه و دیواری باشد که از چوب و علف سازند» (تبریزی، 1363). خانهٔ نیین، آلونک، پرچین، کپر: نازنینا بگشا راه «چپر»/ دلنشینا سر گوساله ببندا (یوشیج، 1383: 245)؛ بود در چشمش نازک‌شکلی شوکا/ هر شیخ از شبیحی سایبی از ساینه‌ای گشته جدا/ و به دم کاو به پناه «کپر» اوزاری/ دید شوکایی و یکتا نه به خود هشیاری (همان: 575).

**داروگ/ وگ‌دار:** قورباغهٔ درختی که در خشکی زندگی می‌کند. باور عموم مردم در گذشته بر این بود که آواز خواندن وگ (قورباغه آبی) نوید هوای صاف و آفتابی است؛ اما آواز خواندن داروگ، بشارت هوای ابری و بارانی است: قاصد روزان ابری «داروگ»! کی می‌رسد باران؟ (همان: 760)؛ به روی شاخ انجیر کهن «وگ‌دار» می‌خواند، هر دم/ خبر می‌آورد طوفان و باران را و من اندیشناکم (همان: 470).

**زیک:** «به لهجهٔ طبری صلصل، جانوری است حقیرجئه، خاکستری رنگ که زیر هردو بالش سرخ‌رنگ و کوچک‌تر از گنجشک خانگی بود و آوازش به‌غایت خوش و حزین» (شیرازی، 1382: 145): می‌کشی سوی خود ز راهگذار/ هر پرنده؛ چه «زیک» و چه بلبل (یوشیج، 1383: 151).

**ساینه (سایه و شبیح):** بود در چشمش نازک‌شکلی شوکا/ هر شیخ از شبیحی سایبی از «ساینه»‌ای گشته جدا/ و به دم کاو به پناه کپر اوزاری/ دید شوکایی و یکتا نه به خود هشیاری (همان: 575).

**شماله:** «چوبی آتش گیره و مشعل مانند» (نصری اشرفی و دیگران، 1): تن او لخت و «شماله» در دست / می رود، باز می آید چه بس افتاده به بیم / (بوشیج، 1383: 614).

**شماله (نوعی برنج):** با چه طراوتی / زیر «شماله» می گذرد ده (همان: 629).

**شوکا:** نوعی گوزن بومی اروپا و آسیا، در گویش مازندرانی به معنی غزال است: بود در چشمش نازک شکلی «شوکا» / هر شبیح از شبیح سایبی از ساینه‌ای گشته جدا / و به دم کاو به پناه کپر اوزاری / دید «شوکا» بی و یکتا نه به خود هشیاری (همان: 575).

**کله‌سی (کله):** «جایی که بیرون از منزل غذا پخت می شده است» (شیرزاد کبریا و عنایتی، 1390). اجاقی گلی که در زمین حفر شده باشد: پک و پک سوزد آنجا «کله‌سی» / بوی از پیه می آید به دماغ (بوشیج، 1383: 613).

**کومه:** کلبه‌ای در باغ، کشتزار یا جنگل، کلبه شکارچیان، آلونک، کپر: در درون کله دیری است که آتش مرده / لیک در «کومه» (در اندوده تاریکی بی ریخت در آن بس که بیفسرده امید) / پس زانویش بنشسته زنی، خاموش است (همان: 666).

**لم (بوتۀ تیغ دار تمشک):** می چمد از پلم خوک به «لم» (همان: 615).

**نپار (پناهگاه چوبی در مزرعه):** خود او در آیش / و زن او به «نپار» ی تنهاست (همان: 614).

#### 4-15) واژگان همگون

**رتق و فتق:** این کارخانه کهن از اوست / در رتق و فتق جلوه‌گری‌های بی‌مرش (همان: 508).  
**قول و قرار:** دم نمی‌خفتش چشمان حریص / بود ما را سخن از قول و قرار / لیک از خنده بی‌رونق صبح / مانده بالینی و در آن بیمار (همان: 601).

مقولات زبان عامیانه، تقسیم‌بندی‌ها و تعداد کاربرد هر یک از آنها در شعر نیما بوشیج، در جدول زیر نمایش داده شده است:

ردیف	عنوان موضوع	بسامد
1	اوا	11
2	اسم	12
3	ترکیب	اسم + اسم
		اسم + حرف + اسم

	4	اسم + ک تحبیب	اسم + ک		
	2	اسم + ک تصغیر			
	4	ترکیب اضافی			
	1	حرف اضافه + اسم			
	2	عبارت اسمی			
	2	عدد + اسم			
3	تکرار			4	
2	حرف ندا			5	
9	حذف واج			6	
1	دعا			7	
20	صفت			8	
4	ضرب المثل			9	
40	15	فعل ساده		فعل	10
	5	فعل مرکب			
	7	فعل مرکب با مفهوم کنایی			
	3	گروه فعلی			
	10	گروه فعلی با مفهوم کنایی			
12	2	تکرار		قید	11
	2	حالت			
	2	زمان			
	2	کمیت			
	1	کیفیت			
	1	مقدار			
	1	مکان			
	1	نفی			
1	کلمه پرسش			12	
1	مصدر			13	
2	نشانه جمع			14	
20	واژگان محلی			15	
2	واژگان همگون			16	
157	جمع کل			17	

## نتیجه‌گیری

میان زبان عامیانه و شعر پارسی رابطه‌ای دوطرفه است؛ از سویی شاعران با به‌کارگیری عناصر زبان عامیانه، به شعر خویش شگرفی و روایی بخشیده‌اند و از دیگرسو، بسیاری از اصطلاحات و ترکیب‌های بکر که حاصل اندیشه‌توانمند و قریحه‌سرشار شاعران است، در گذر زمان، جزئی از زبان عامیانه شده و این زبان را پربارتر ساخته است به نظر می‌رسد کاربرد عناصر زبان عامیانه در شعر معاصر، نسبت به گذشته افزونی یافته است. نیمایوشیج، به‌عنوان پدر شعر نو پارسی، از عناصر زبان عامیانه در شعر خود بسیار بهره برده و می‌توان گفت مجموعه اشعار وی فرهنگ‌واره‌ای از عناصر زبان عامیانه است. پسینیان وی نیز این روش را ادامه داده‌اند بسامد بالای عناصر زبان عامیانه در شعر نیمایوشیج، به‌عنوان شاعری تأثیرگذار، خط مشی شعر معاصر را به سمت زبان گفتار و همنشینی با زبان عامیانه کشانده است.

بیش‌ترین بسامد کاربرد زبان عامیانه در شعر نیمایوشیج، به‌ویژه فعل ساده مربوط می‌شود. نیمایوشیج از انواع فعل‌های زبان عامیانه (ساده، مرکب، کنایی و گروه فعلی) در تصویرسازی‌های شگرف خود بهره برده است و معنای مدنظر خود را با کمک فعل‌های گوناگون بیان کرده است. بسامد کاربرد انواع فعل در شعر وی 26 درصد است. پس از فعل، نیمایوشیج در کاربرد عناصر زبان عامیانه، از صفت‌ها و نیز واژگان محلی، با فراوانی 13 درصد، بیش‌ترین بهره را برده است. صفت‌های عامیانه شعر نیمایوشیج بسیار زیبا و جالب توجه است. در شعر نیمایوشیج، تعداد شایان توجهی از واژه‌ها و مفاهیم مربوط به فرهنگ و زبان مازندرانی به کار رفته است. وی در کاربرد واژگان و اصطلاحات محلی، پیشرو شاعران معاصر است و باب ورود گنجینه‌های گرانمایه گویش‌ها و لهجه‌ها را به شعر معاصر گشوده است. انواع ترکیب‌های زبان عامیانه با فراوانی 11 درصد و پس از آن، اسم و انواع قید با بسامد هشت درصد، در رتبه‌های بعدی قرار می‌گیرند. ترکیب‌های صمیمی و گاه بدیع نیمایوشیج او را منحصر به فرد و خاص کرده است. سپس، انواع آواها قرار دارد که در کلام نیمایوشیج بسیار خوش نشسته و به شعر وی تشخیص ویژه‌ای بخشیده است. بسامد کاربرد آواها هشت درصد است. در مرتبه بعدی حذف هنرمندانه انواع واج‌ها جای دارد که جهت هم‌سویی کلام شاعر با زبان گفتار گامی اساسی به‌شمار می‌آید. فراوانی حذف واج در شعر نیمایوشیج، شش درصد از کل عناصر زبان عامیانه است. ضرب‌المثل و تکرار با بسامدی کم‌تر از

موارد پیش گفته، در شعر نیما به چشم می خورد. بسامد کاربرد ضرب‌المثل سه درصد و بسامد استفاده از تکرار دو درصد است. عناصر کم کاربرد زبان عامیانه شعر نیما، حرف ندا، نشانه جمع و واژگان همگون، با فراوانی یک درصد و در مرتبه بعد، دعا، کلمه پرسش و مصدر عامیانه، با فراوانی 0/5 درصد است.

## منابع

- تبریزی، محمدحسین بن خلف (1363). **برهان قاطع**. ج 5. تهران: امیرکبیر.
- ثروت، منصور؛ انزایی نژاد، رضا (1377). **فرهنگ معاصر**. تهران: سخن.
- جمالزاده، محمدعلی (1378). **قصه نویسی**. به کوشش علی دهباشی. تهران: سخن.
- حداد عادل، غلامعلی (1382). «درآمدی بر واژه‌گزینی مردمی». **نامه فرهنگستان**. دوره 6. شماره 2. ص 2-8.
- حق شناس، علی محمد (1379). «فرهنگ فارسی عامیانه یا گفتاری کدام؟». **نشر دانش**. دوره 17. شماره 2. ص 59-65.
- حمیدیان، سعید (1381). **داستان دگردیسی (روند دگرگونی‌های شعر نیما یوشیج)**. تهران: نیلوفر.
- داد، سیمما (1385). **فرهنگ اصطلاحات ادبی**. تهران: مرورارید.
- دهخدا، علی اکبر (1360). **لغت‌نامه دهخدا**. زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی. تهران: سازمان لغت‌نامه.
- \_\_\_\_\_ (1361). **امثال و حکم**. تهران: امیرکبیر.
- دین محمدی کرسفی، نصرت‌الله (1384). «زبان و فرهنگ عامیانه در دیوان صائب». **نامه پارسی**. سال 10. شماره 1. ص 88-98.
- رستگار فسایی، منصور (1380). **انواع نثر فارسی**. تهران: سمت.
- سارلی، ناصرقلی (1387). **زبان فارسی معیار**. هرمس: تهران.
- سمیعی، احمد (1379). **نگارشی و ویرایش**. تهران: سمت.
- شیرازی، نورالدین (1382). **مجموعه الفاظ‌ادویه**. بی‌جا: مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی.
- شیرزاد کبریا، باجی گل؛ عنایتی آهنگری، پری‌رخ (1390). **فرهنگ واژگان مازندرانی**. ساری: عصر ماندگار.
- عمید، حسن (1378). **فرهنگ فارسی عمید (شامل واژه‌های فارسی و لغات عربی و اروپایی مصطلح در زبان فارسی و اصطلاحات علمی و ادبی)**. تهران: امیرکبیر.
- فرای، نور تروپ (1377). **تحلیل نقد**. ترجمه صالح حسینی. تهران: نیلوفر.
- نجفی، ابوالحسن (1378). **فرهنگ فارسی عامیانه**. تهران: نیلوفر.
- نصری اشرفی، جهانگیر و دیگران (1382). **فرهنگ واژگان تبری**، با همانندهای مازندرانی، **استاربادی، گیلی، قصرانی**. تهران: احیای کتاب.

یوشیج، نیما (1383). **مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج**. تدوین از سیروس طاهباز. تهران: نگاه.  
\_\_\_\_\_ (1388). **گزینه اشعار نیما یوشیج**. با مقدمه و انتخاب یدالله جلالی پندری. تهران: مروارید.

پژوهشنامه ادبیات معاصر ایران  
شماره 1، بهار و تابستان 1398، صص 77-99

## کاربرد زبان عامیانه در شعر نیما یوشیج

مریم شیرینی\*

### چکیده

شاعران گاه با بهره‌گیری از زبان عامیانه، به‌عنوان سطحی گسترده از زبان پارسی، به شعر خویش شگرفی و روایی بخشیده‌اند. از سوی دیگر، بسیاری از ترکیب‌ها و اصطلاحات ساخته و پرداخته ذهن شاعران، در گذر زمان، زیرمجموعه زبان عامیانه شده است. نیما یوشیج نیز از شاعرانی است که در شعر خود از عناصر و کارکردهای زبان عامیانه بهره فراوان برده است. بسامد بالای عناصر زبان عامیانه در شعر نیما، به‌عنوان شاعری تأثیرگذار، شعر معاصر را گاه به سمت شعر گفتار و همنشینی با زبان عامیانه کشانده است. نیما از ظرفیت‌های مختلف زبان عامیانه، از واج تا جمله، استفاده کرده و سخن خویش را توانمند ساخته است. علاوه بر مصداق‌های عام زبان عامیانه، نیما از واژه‌ها، اصطلاحات و مفاهیم مربوط به فرهنگ و زبان عامه گویش مازندرانی بسیار بهره گرفته و می‌توان گفت مجموعه اشعار وی فرهنگ‌واره‌ای از عناصر زبان عامیانه است. بهره‌گیری از زبان عامیانه به نیما در زمینه ابلاغ پیام شاعرانه و رسالت هنرمندانه‌اش، کمکی شایان کرده است.

**کلیدواژه‌گان:** زبان عامیانه، فرهنگ عامه، گویش مازندرانی، نیما یوشیج.

\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، مدرس دانشگاه‌های آزاد، پیام نور و علمی کاربردی  
Email: shiri.maryami@gmail.com تاریخ دریافت: 97/8/1؛ تاریخ پذیرش: 97/10/26

## 1) مقدمه

در ادبیات رسمی، زبان مرسوم نوشتار را چه در شعر و چه در نثر، زبان معیار می‌خوانند و از همین رو کاربرد زبان عامیانه در نوشتار گونه‌ای انحراف از معیار به‌شمار می‌آید. «زبان معیار یکی از گونه‌های زبانی رایج در جامعه زبانی است که با تغییراتی که در صورت و ساخت و نیز نقش و کارکرد آن ایجاد می‌گردد، از سوی اکثر افراد جامعه زبانی به‌عنوان الگوی زبانی معتبر پذیرفته می‌شود و در نوشتارهای رسمی و گفتارهای برنامه‌ریزی شده به‌کار می‌رود» (سارلی، 1387: 43). همنشینی زبان معیار و زبان عامیانه در نوشتار، به‌ویژه در حیطه ادبیات، در تمام دوره‌ها به‌چشم می‌خورد؛ اما هرچه به دوره معاصر نزدیک‌تر می‌شویم، این همنشینی پررنگ‌تر و ملموس‌تر می‌شود.

همسو با تعریف، درباره مصداق‌های زبان عامیانه نیز همان اندازه تفاوت رأی است که درباره مصداق‌های فرهنگ عامه. فرهنگ‌های تخصصی و فرهنگ لغت‌ها نیز همه با مشکل ابهام و سیالیت این اصطلاح مواجه‌اند. در مقدمه فرهنگ معاصر، درباره این ابهام آمده است: «هنوز مرزهای دقیق لغات عامیانه و رسمی در ادبیات ما، همچون زبان انگلیسی و فرانسه روشن نیست و ما نیز نتوانستیم به نتیجه قطعی در تعیین چهارچوب درست لفظ عامیانه برسیم» (ثروت و انزابی‌نژاد، 1377: 6). بسیاری از تقسیم‌بندی‌های حوزه زبان عامیانه سلیقه‌ای و شخصی است؛ از این روست که اختلاف نظر در این زمینه بسیار زیاد است و ابهام‌های گوناگون، این شاخه از فرهنگ عامه را مه‌آلود کرده است.

رستگار فسایی می‌گوید: «نثر محاوره‌ای با نثر عامیانه و شکسته یکی نیست، در نثر محاوره‌ای، ما با میزان سواد و نحوه فکر و عمل مردم در سخنانشان کاری نداریم و این نوع نثر می‌تواند به سخن گفتن معیار و شفاهی عمومی خواص و عوام، هردو، اطلاق شود؛ اما نثر عامیانه بازتابی از فرهنگ عوام و مردم کوچه و بازار است و لحنی خاص و متفاوت با سخن گویی و نگارش معمول میان مردم و به‌ویژه خواص و تحصیل‌کردگان دارد، اگر چه ممکن است خواص و تحصیل‌کردگان هم در شرایطی خاص، در خانه یا محل کار خود یا به مناسبت‌هایی، عوامانه‌گویی و عامیانه نویسی کنند» (رستگار فسایی، 1380: 99). نصرت‌الله دین‌محمدی زبان عامیانه را جزو زبان معیار می‌داند: «زبان عامیانه گونه‌ای از زبان معیار است که عموم مردم در زندگی خود برای ایجاد ارتباط از آن سود می‌جویند. غالباً هر واژه و اصطلاح و عبارت آن ریشه در اعماق عقاید، باورها، آداب و سنت‌ها و تجربه‌های گوناگون محیطی و اجتماعی و قومی دارد

که در طول سالیان متمادی شکل یافته‌اند. این زبان به دلیل زنده و پویا بودنش، سخت غنی است و می‌توان آن را سرچشمهٔ زبان علمی و ادبی دانست» (دین‌محمدی کرسفی، 1384: 88). نویسندهٔ فرهنگ فارسی عامیانه، زبان را به سه دستهٔ ادبی، رسمی و عامیانه تقسیم کرده است. وی کوشش کرده مرز زبان عامیانه را از دو زبان دیگر متمایز سازد. بر این اساس، جدولی ترتیب داده و زبان عامیانه را به همراه زبان محاوره زیرگروه زبان گفتار قرار داده است. همچنین، زبان عامیانه را به دو بخش زبان عامیانهٔ متداول و زبان جاهلی تقسیم کرده است (نجفی، 1378: شش). ابوالحسن نجفی، خود، در همان کتاب، در ارائهٔ چهارچوبی مشخص و جامع، با اشاره به دشواری کار می‌نویسد: «مرز میان زبان عامیانه و زبان روزمره و زبان معیار را نمی‌توان به دقت مشخص کرد. تعیین مرز آنها اگر محال نباشد بسیار دشوار است و به هر حال، امری نظری و ذهنی است و در عین حال، مرز ناآبندی است که پیوسته در معرض تغییر و تحول و جابه‌جایی است» (نجفی، 1378: هفت).

در بارهٔ نمونه‌هایی که در کتاب فرهنگ فارسی عامیانه آمده، اختلاف نظرهای گوناگون وجود دارد و تشکیک آراء در این باره تشخیص مرز زبان عامیانه را دشوارتر ساخته است. هر کدام از پژوهشگران، دانشمندان و منتقدانی که دربارهٔ مصداق‌های این کتاب نظر داده‌اند برخی از مدخل‌های آن را عامیانه ندانسته‌اند؛ به عنوان مثال، علی‌محمد حق‌شناس در نقد فرهنگ فارسی عامیانه نوشته: «کلمات و ترکیبات از نوع آشنایی و آشوب و... یا آفتاب کسی بر لب بام رسیدن به وفور به چشم می‌خورد که همگی به مرتبهٔ زبان گفتار معیار یا صیغهٔ ادبی تعلق دارند و هم کلمات و ترکیباتی از قبیل آل و ابزار و... و بددک‌پوز که غالباً به مرتبهٔ عامیانه با رنگ و مایهٔ جاهلی متعلق‌اند» (حق‌شناس، 1379: 61). مفهوم اصطلاح «عامیانه» و به تبع آن «فرهنگ عامه» و «زبان عامیانه»، هم‌چنان پرده‌نشین هالهٔ ابهام مانده و لغزان و بحث‌برانگیز است. عناصر زبان عامیانه نیز همچون مفهوم اصطلاح «عامیانه»، سیال و لغز است. حق‌شناس عناصر عامیانه را دسته‌بندی کرده است. وی در ساخت آوایی واژگان و ترکیب‌های عامیانه، سه فرآیند قلب (قلب به جای قفل)، ابدال (نشست به جای نشد) و همگونی (مشد به جای مشهد) را تعیین کرده است. در ساخت صرفی و ترکیبی، دو فرآیند دوگانه‌سازی (دک‌ودنده) و ترکیب کلمه با مهمل آن (رخت‌وپخت) را عنوان نموده است. ترکیب‌های نحوی همچون «صد تا یک غاز» را نیز نشان داده است. وی، علاوه بر این‌ها، قالب‌بندی معنی واژه در ساخت استعاری را نیز از ویژگی‌های زبان عامیانه دانسته؛ مانند: «نودولت» که ساخت استعاری آن «تازه به دوران رسیده است» (حق‌شناس، 1379: 62).

پیش از این، حداد عادل (1382)، برخی ترکیبات روزمره و شیوه ساخت آن‌ها را توضیح داده است. آتش‌سودا (1385)، در مقاله‌ای زبان عامیانه در غزل حافظ و قشقای و اینالویی (1390) نیز زبان عامیانه را در دفتر پنجم مثنوی بررسی کرده‌اند. تاکنون درباره کارکردها و عناصر زبان عامیانه در ادبیات معاصر، پژوهشی مستقل صورت نگرفته است. از این رو هدف مقاله حاضر به کارکردها و عناصر زبان عامیانه در شعر نیما خواهد پرداخت. عامیانه‌های نیما در این مقاله به دسته‌های جداگانه و گونه‌های مختلف تقسیم شده‌اند. ذیل بعضی سرخطها، به تناسب همگونی و هماهنگی، زیرمجموعه‌ها و مصداق‌های ریزتری بیان شده است. انواع اسم‌ها، صفت‌ها، ترکیب‌های گوناگون، فعل‌ها و عبارت‌های فعلی، آواها، ضرب‌المثل، واژگان همگون، تکرار، حذف واج، قیدها و... از مواردی است که در این گفتار بدان‌ها پرداخته شده است. بعضی از واژگان محلی شعر این شاعر فرزانه نیز در این مقاله ذکر شده و جهت رعایت ایجاز و اختصار، برای هر موضوع، فقط یک مثال ذکر شده است. بی‌گمان، تمام موارد بیان شده در این گفتار، در اصل، مربوط به سطح زبان عامیانه نیست؛ اما از آنجا که این موارد در زمان شاعر، دیگر جزئی از زبان عامیانه محسوب می‌شده (هم‌اکنون نیز چنین است)، به‌عنوان زیرمجموعه‌های زبان عامه مطرح شده است. کوشش شده بیش‌تر مصادیقی بیان شود که از نظر تطابق با اصطلاح «زبان عامیانه» به ذهن مخاطبان نزدیک‌تر بوده؛ توافق نظر حداکثری درباره آن‌ها وجود داشته باشد.

## 2) عناصر زبان عامیانه در شعر پارسی

عناصر زبان عامیانه از ابتدای شعر پارسی، در شعر وارد شده است. شاعران از همان آغاز، بسیاری از واژگان، اصطلاحات، ترکیب‌ها، فعل‌ها و ضرب‌المثل‌های شعری خویش را از زبان و فرهنگ مردمان کوچه و بازار وام می‌گرفته‌اند. البته در گذر زمان، بسیاری از واژه‌ها، اصطلاحات و ترکیب‌هایی که حاصل ذوق و قریحه شاعران بزرگ بوده، وارد زبان مردم شده و بر اثر تکرار بسیار، جزئی از زبان عامیانه گردیده است. محمدعلی جمالزاده فهرست بزرگی از واژه‌ها و ترکیب‌های عامیانه را ذکر کرده که در شعر شاعران گذشته به کار رفته است. واژه‌هایی مانند کژومژ، جیک‌جیک، سنگول، دنگ، لُنج، بدرگ و... (جمالزاده، 1378: 405-421).

هرچه از ابتدای شعر پارسی می‌گذرد، میزان استفاده از زبان عامیانه در شعر، بیش‌تر می‌شود. بهره‌گیری از اصطلاحات و فرهنگ عوام در دوره‌های سامانی و غزنوی کم‌تر بوده است. این امر در سبک عراقی و به‌ویژه در شعرهای عرفانی که شعر را بیش از پیش به زبان مردم نزدیک کرد، افزونی گرفته است؛ از این جهت غزلیات شمس برجسته‌ترین نمونه در غزلیات پارسی است. چنان‌که در کتاب نگارش و ویرایش آمده است: «زبان پرارزش‌ترین آثار ادبی فارسی یعنی متون

عرفانی و صوفیانه ما از فرهنگ مردم مایه‌ها برگرفته است» (سمیعی، 1379: 45). مولانا در مثنوی معنوی، بسیاری از واژه‌ها، اصطلاحات و مفاهیم مربوط زبان و فرهنگ عامه را به زیباترین و دلنشین‌ترین شکل ممکن بیان کرده است. وام‌گیری از فرهنگ و زبان عامیانه در سبک اصفهانی (هندی) به اوج خود رسیده است. شعر این دوره سرشار است از مفاهیم، واژه‌ها و اصطلاحات عامیانه. این روند در دوره بازگشت و مشروطه نیز با تفاوت‌هایی ادامه یافته است. شعر دوره معاصر نیز مملو از واژه‌ها، اصطلاحات، ترکیب‌ها، فعل‌ها، جمله‌ها و مثل‌های عامیانه است.

تحول در قالب شعری و پیدایش قالب نیمایی با دیدگاه خاص شاعران پیرو این شیوه، زمینه را برای حضور عناصر فرهنگ عامه در شعر، بیش از پیش هموار ساخته است. از نیما به بعد، هرچه به این سو می‌آییم، حضور زبان و فرهنگ عامیانه را در شعر، پررنگ‌تر و ملموس‌تر می‌یابیم؛ به‌گونه‌ای که بعضی از شعرهای رسمی و جدی زمان ما، کاملاً به زبان عامیانه و آمیخته با فرهنگ عوام است.

### 3) کارکردهای زبان عامیانه در شعر نیما یوشیج

نیما یوشیج، شاعری بود که پشتوانه غنی سال‌ها و سده‌های پیشین شعر پارسی را با خود داشت و با این حال در شعر طرحی نو درافکند؛ «راز مقبولیت شعر نیما در میان نسل‌های بعدی و نیز جواز بقای آن در ادب گران‌سنگ این سرزمین، در آمیزه موزون محتوا- عاطفه- تخیل است» (حمیدیان، 1381: 149). شعر نیما شعری سیاسی‌اجتماعی و انسان‌دوستانه است؛ چنین شعری به معنی فریادزدن درد دل مردمان ستم‌دیده است. چنین شعری بی‌تردید باید از زبان و اندیشه همین انسان‌ها بهره‌برد تا مفهوم ذهنی خود را زیباتر و گویاتر بیان کند.

در شعر نیما، انواع عناصر زبان عامیانه از واژه گرفته تا جمله و گاه ضرب‌المثل به چشم می‌خورد. «نیما بر روی هم‌رفته زبانی دارد آمیخته از کاربردهای گذشته یا گذشته‌گرا و نوآورانه و ابتکاری» (حمیدیان، 1381: 309). ذکر عناصر عامیانه در شعر نیما، هرگز زبان شعری وی را سخیف و مبتذل نساخته؛ بلکه در بسیاری موارد، کلام او را شیرین و گیرا کرده است. عامیانه‌های نیما هم‌چنین کلام او را محاوره‌ای و بازاری نکرده است. زبان شعری نیما در عین استفاده بسیار از عناصر زبان عامیانه، باصلا‌بت و پرشکوه است. لحن حماسی و استوار نیما در کنار استفاده از زبان نرم و آرام عامیانه، شگرفی ویژه‌ای به شعر وی بخشیده است. نیما از انواع امکانات زبان عامه در شعر خویش بهره برده است. بسیاری از پسینیان نیما، روش کار او را در استفاده از زبان عامیانه، به کار گرفته‌اند و به شعر خویش روایی بخشیده‌اند.

## 4 بررسی نمونه‌ها

## 4-1 آوا

یکی از نقطه‌های قوت شعر نیما، بهره‌گیری به‌جا از آواهاست. «شعر باید از راه آهنگ کلمات، حالات روحی و احساساتی که امکان بیان مستقیم آن‌ها نیست به خواننده یا شنونده القا کند» (داد، 1385: 295). انواع آواها در کلام نیما بسیار خوش نشسته و به شعر وی تشخیص ویژه‌ای بخشیده است. هم‌چنین شعر او را تصویری کرده است. میزان فراوانی آوا در میان عناصر زبان عامیانه شعر نیما، هفت درصد است.

**پک‌وپک:** در دل کوره همان‌گونه که بود/ هیمه‌ای چند به هم آمده جمع/ پک‌وپک می‌سوزد (یوشیج، 1383: 493).

**پیت‌پیت:** پیت‌پیت ... چراغ را در آخرین دم سوزش/ هردم سماجی است (همان: 731).  
**تی‌تیک:** تی‌تیک تی‌تیک/ در این کران ساحل و به نیمه‌شب/ نک می‌زند/ «سیولیشه»/ روی شیشه (همان: 779).

**تیک‌تیک:** تیک‌تیک، چه به شیشه شب‌پره می‌کوبد/ آشوب‌زده است باد و می‌آشوبد (همان: 813).

**خش‌خش:** سقف دارد می‌شکافد/ هست با هر مرده‌ای خش‌خش (همان: 500).

**دینگ‌دانگ:** دینگ‌دانگ... چه صداست؟! ناقوس! کی مرده؟! کی به جاست؟ (همان: 504).

**قوقو:** آمده نامده جوجک به زمین/ زیر دندان عدو زد قوقو (همان: 117).

**قوقولی‌قو:** قوقولی‌قو! خروس می‌خواند/ از درون نهفت خلوت ده (همان: 625).

**هییس:** هییس! هییس! از آنجا خاسته یک مرده به پا (همان: 498).

**هوهو:** اندران تنها به جا آوای گنگ بادها از دور/ بادها از دور: هوهو (همان: 400).

**هه:** هه! ماما! این دم از او شیر می‌خواست/ لیک ماما جان هم‌چنان بد راست (همان: 146).

## 4-2 اسم

اسم‌های موجود در زبان عامیانه، شعر نیما را با زبان و فرهنگ گفتار پیوند داده و زمینه‌ساز سرایش‌های دیگر شاعران شده است. میزان فراوانی اسم در میان عناصر زبان عامیانه شعر نیما، هشت درصد است.

**برد:** هیچ‌کس پایان این روزان نمی‌داند/ برد پرواز کدامین بال تا سوی کجا باشد (همان: 437).

**تیپا:** رفته چنان که گوی رود بی هوای خود/ زانجا که خورده است تیپاها (همان: 194).  
**چرت:** دید زن را پی خود چشم به راه/ می برد چرتش در پیش اجاقی که هنوز/ اندر او وشته چندی است به سوز (همان: 565).

**چندش:** و اوست قادر که بسی چندش انگیزتر از حرفش راند فرمان (همان: 667).  
**دماغ:** پک و پک می سوزد آنجا «کله سی»/ بوی از پیه می آید به دماغ (همان: 613).  
**روپوش:** چهره پردازی بودش به ره بالا ماه،/ از به هم ریخته ابری که به رویش روپوش،/ باد را بود درنگ (همان: 522).

**سرسام:** حرف کم گوی که سرسامش برد/ دور از هرکه سوی وادی خواب (همان: 609).  
**قوت:** خرده از من کم گیر/ ناتوانان هستند که به قوت شبشان پابستند (همان: 535).  
**کپه:** نیست در «کپه» ما مشت برنج/ بکنم با چه زبانشان آرام؟ (همان: 612).  
**هول:** وقت است ز آب دیده که دریا کند جهان را/ هولی در میانه مهیا کند جهان را (همان: 435).

**هیچ که به جای هیچ کس:** می پاید/ می پاید/ تا که هیچ که بر ره معین ناید،/ از زیر سرشک چرک خویش/ بر رهگذران/ مانده نگران (همان: 429).  
**یورد (اتاق و یا مکانی بزرگ تر از اتاق):** مانده اسم از عمارت پدرم/ طرف یورد شمالی اش: تالار/ طرف یورد جنوبی اش: سردر (همان: 623).

#### 3-4 ترکیب

شاعر از ظرفیت غنی زبان فارسی، در ترکیب‌های متنوع خود به خوبی بهره برده و تأثیر سخن خود را دوچندان کرده است. ترکیب‌های نیما، مناسب حال و فضای شعرهای اوست.

1-3-4 اسم + اسم

**دلاشوب:** دوستانم، رفقای محرم!/ به هوایی که حکیمی بر سر، مگذارید/ این دلاشوب چراغ/ روشنایی بدهد در بر من! (همان: 758).

2-3-4 اسم + حرف + اسم

**کم و بیش:** آری ای ماهی گیر! / اندر آمد شدن بود و نبود / داشت باید کم و بیشی هر چیز (همان: 555).

4-3-3 اسم + ک (تحییب و تصغیر)

**بزبزک:** مرحبا بزبزک زیرک من / که کند سوی من افزون به نهفت! (همان: 93).

**خروسک:** دو گوش به بانگ نای چوپان / وان زنگ بز بزرگ گله / آواز پندگان کوچک / وان خوب خروسک محله (همان: 90).

**زنک:** هیچم نرود ز یاد کانجا / پیره زنکی رفیق خانه / می گفت برای من همه شب / نقلی به پسند بچگانه (همان: 89).

**کنیزک:** قصه بدو در سپرد و برد به طاهر / روی بیوشیده آن کنیزک دلبنده (همان: 206).

**جوجک:** جوجکی فربه و دشمن شناس / ساده ای بی خبر از کید و ریا (همان: 117).

**دلک:** نگذرانیده سه پاییز هنوز / خواهش لقمه نانی کرده / دلکش خون و همه خون به جگر (همان: 488).

4-3-4 ترکیب اضافی (مضاف و مضاف الیه)

**پس زانو:** پس زانویش بنشسته زنی، خاموش است (همان: 666).

**روی شیشه:** تی تیک تی تیک / در این کران ساحل و به نیمه شب / نک می زند / «سیولیشه» / روی شیشه (همان: 779).

**زیر بغل:** آی آمد پدرش / نان او زیر بغل / از برای پسرش (همان: 488).

**لب آب (کنار آب):** دلربایان آب بر لب آب / جای بگرفته اند (همان: 424).

4-3-5 حرف اضافه + اسم

**درعوض:** اگر ت رزق نه براندازه است، / و گرت رزق براندازه است به کار، / درعوض هست تو را چیز دگر (همان: 535).

4-3-6 عبارت اسمی (حرف اضافه + اسم + اسم)

**بر وفق مراد:** در همان دم که معلق بر سر ما بید مجنون را / قبه ها می بست در پیرایه بندی زمره رنگ / ... اندران هر چیز بر وفق مرادم داشت گردش (همان: 475).

به هوای کسی یا چیزی: آی آمد پدرش / همه جانس شتاب / به هوای پسرش (همان: 492).

4-3-7 عدد+ اسم

چاراسبه: «کالسکه چاراسبه: کالسکه‌ای که چهار اسب آن را می‌کشند به شتابی تمام.» (دهخدا، 1360: ذیل چاراسبه): در همه آن لحظه‌های تلخ یا ناتلخ / می‌دود چاراسبه به فرمان نگاه (یوشیج، 1383: 441).

هفت‌رنگه: رود تیره چو طوفان خروشیید / دشت از گل شده هفت‌رنگه (همان: 65).

#### 4-4 تکرار

تنگ تنگ: گاه مکیدی‌اش لب سرخ‌رنگ / گاه کشیدی‌اش به بر تنگ تنگ (همان: 97).  
چوک و چوک: چوک و چوک...! گم کرده راهش در شب تاریک / شب‌پره ساحل نزدیک / دمدم می‌کوبدم بر پشت شیشه (همان: 774).  
کشان‌کشان: دل برده است و هوش ز مردم کشان‌کشان / او در نهاد آنان / جان می‌دمد به قوت جان نوای خود (همان: 507).

#### 4-5 حرف ندا

در شعر نیما، حرف ندا بسیار کم به کار رفته است؛ اما همین حرف نداهاى اندک، بسیار خوش نشسته و در تأثیرگذاری شعر این شاعر، نقشی مهم دارد.  
آی: آی نی‌زن که تو را آواز نی برده است دور از ره، کجایی؟! (همان: 761).  
های‌های: این نعره بچه‌های ده بود / های‌های رفیق جان کجایی؟! (همان: 90).

#### 4-6 حذف واج

حذف واج‌های نیما بسیار هنرمندانه است و در جهت هم‌سویی کلام شاعر با زبان گفتار گامی اساسی به‌شمار می‌آید.

**پاروش به جای پارویش:** مرد را هیچ نه یارای سخن / ماند پاروش به دست؛ / چون خیالی  
یابست (همان: 528).

**بچه‌هاش به جای بچه‌هایش:** می‌دهد سوی بچه‌هاش آواز / مثل این است به او می‌گویند: /  
«بچه‌های تو دوتایی ناخوش» (همان: 612).

**بچه‌هام به جای بچه‌هایم:** تازه مرده است زخم / گرسنه مانده دوتایی بچه‌هام (همان: 62).  
**چار به جای چهار:** در همه آن لحظه‌های تلخ یا ناتلخ / می‌دود چاراسبه به فرمان نگاه (همان:  
441).

**سیا به جای سیاه:** تی‌تیک، تی‌تیک، / سوسک سیا / سیولیشه / نک می‌زند / روی شیشه. /  
(همان: 780).

**شاست به جای شاه است:** چه هراسی است، چه کسی در پی ماست؟ / ما بمیریم که یک  
ابله شاست؟ (همان: 177).

**قرمزی‌هاش به جای قرمزی‌هایش:** آی آمد صبح چست و چالاک / با رقص لطیف  
قرمزی‌هاش (همان: 426).

**ماما به جای مامان:** هه! ماما! این دم از او شیر می‌خواست / لیک ماما جان هم‌چنان بد راست  
(همان: 146).

**نامده به جای نیامده:** آمده نامده کوچک به زمین / زیر دندان عدو زد قوقو (همان: 117).

#### 4-7 صفت

صفت‌های عامیانه در شعر نیما پربسامد و هم‌چنین بسیار زیبا و جالب توجه است. این عنصر  
پرکاربرد، در همنشینی شعر با زبان عامیانه، جلوه‌ای از سبک شعر نیما را شکل داده و راهنمای  
شاعران پسین وی بوده است.

**آتش پاره:** هرچه کرد این عشق آتش پاره کرد / عشق را بازیچه نتوان فرض کرد (همان: 40).

**بدپیلله:** سعی می‌کردم به هر حيله شود / چاره این عشق بدپیلله شود (همان: 23).

**بی‌ریخت:** در درون «کله» دیری است که آتش مرده / لیک در «کومه» (در اندوده تاریکی  
بی‌ریخت در آن بس که بیفسرده امید) / پس زانویش بنشسته زنی، خاموش است (همان: 666).

**پکر:** من به تن دردم نیست / یک تب سرکش، پکر م ساخته و دانم این که چرا / و چرا هر رگ من از تن من سفت و سقط شلاقی است / که فرود آمده سوزان / دم به دم در تن من (همان: 758).

**دزد زده:** برد این جمله را وز همه جا / شد غمین و خموش و دزد زده (همان: 483).

**دل ریش:** در غروبی رنگ مرده، من / یاد آرم قصه ام را خامش و دل ریش. (همان: 370).

**دمخور:** در کمان داری مانند نداشت. / آشنایانش او را دمخور / به هنر «شاه کمان» می خواندند (همان: 574).

**دنچ:** صف بیاراییده از هرسو تمشک تیغ دار و دور کرده از هرسو / جای دنجی را (همان: 447).

**زمین گیر:** دست بر دیوار می پایید؛ / همچو مفلوجان بی پای و زمین گیر / سر به روی خاک می سایید (همان: 440).

**سر زده:** در دل این حادثه ناگه به دشت / سر زده زنبوری از آنجا گذشت (همان: 97).

**سمج:** چه شب موذی و گرمی و سمج / بچگانم ز ره خواب نگشتند بدر (همان: 615).

**فرتوت:** سخت می ترسم که آن خاموش فرتوت / سقف بشکافد / بر سر من (همان: 461).

**کوفته:** ماند چون میخ به جا کوفته، گوشش همه هوش / گشت گوشش همه چشم / شد همه چشمش گوش (همان: 544).

**لخت:** بچه های گرسنه با تن لخت / زیر طاق شکسته، مانده خواب (همان: 494).

**لنگ:** باد، لنگ ایستاده است به پا / ناله سر کرده است گردش آب (همان: 494).

**مانده:** بچه های گرسنه با تن لخت / زیر طاق شکسته، مانده خواب (همان: 494).

**مفت خوار:** پیش این مفت خوارگان ز ستم / نکند مرد پشت خود را خم (همان: 111).

**ندار:** من نمی خواهم مهمان داند / که ندار است او را مهمان دار (همان: 604).

**نمور:** یادم از روزی سیه می آید و جای نموری / در میان جنگل بسیار دوری (همان: 447).

**هم پا:** نادان تر آن کسان / کافسونشان نهاده به هم پای کاروان / از بیم، تیغ دشمن را تیز می کنند (همان: 508).

#### 4-8 ضرب المثل

ضرب المثل، به عنوان یکی از عناصر مهم زبان عامیانه، در شعر نیما بسامد چندانی ندارد. تنها نمونه های آن عبارتند از:

**آب از آب تکان خوردن:** نگرفته است آبی از آبی تکان ولیک / مازوی پیر کرده سر از رخنه‌ای به در (همان: 682).

**به باد غارت بردن:** هرچه با خود به باد غارت برد / خنده‌ها، قیل و قال‌ها در ده (همان: 483).

**به ریش کسی خندیدن:** باری ار ندهد از من و تو نشان / گر به ریش من و تو خندد، به! (همان: 888).

**حق به حق‌دار رسیدن:** حق به حق‌دار رسیده است؛ به هم می‌گویند / هرکسی راست هرآن چیز که بود (همان: 672).

#### 4-9 فعل

بیش‌ترین بسامد کاربرد زبان عامیانه در شعر نیما، به حیطة کاربرد فعل، به‌ویژه فعل ساده مربوط می‌شود. نیما از انواع فعل‌های زبان عامیانه (ساده، مرکب، کنایی و گروه فعلی) در تصویرسازی‌های شگرف خود بهره برده و معنای مدنظر خود را با کمک فعل‌های گوناگون بیان کرده است.

#### 4-9-1 فعل ساده

**بستن (یخ زدن):** اندر این سرما کآب می‌بندد / بر بساط فقر، مرگ می‌خندد (همان: 131).

**پاییدن:** ذره با ذره گرم این نجواست: / ناروایی به راه می‌باید (همان: 497).

**پلکیدن:** در کنار رودخانه می‌پلکد سنگ‌پشت پیر (همان: 767).

**تپیدن:** می‌گریزد این دم / که به گوری بتپد (همان: 615).

**ترکاندن:** مثل این که هیضه‌دار خاکدان، راه شکم ترکانده است امروز / وان همه پتیاره از راه شکم کرده است بیرون (همان: 480).

**توفیدن:** باد از جا شده زین سوی بدان سوی رها داد لجام / هیبت مدهش دریای گران اندر سر، / بست اندیشه غریدن و توفیدن آرام‌آرام (همان: 523).

**جان‌کندن:** خون می‌خوری این نه کامرانی است تو را / جان می‌کنی، این نه زندگانی است تو را (همان: 792).

**خشکیدن:** می‌نشینم آن قدر روزان شکسته / که بخشکد بر تن من پوست (همان: 457).

**خیسیدن:** بال او خیسیده / پای از او پیچیده (همان: 665).

**شنفتن:** گشت گوشش همه چشم / شد همه چشمش گوش / لیک اگر چند از این گفت و شنفت / می شکفتش دل، حرفی اش به شکرانه نگفت (همان: 544).

**قاییدن:** آورده شادی همگان را به کار جوش و یک کمر بزرگ شده آشیانه تا / قاپد هر آن صدای گریزنده از دهن / او را صدا بزن (همان: 629).

**کپیدن:** مانده زین حسرت با مژگانم / فکر یک لحظه کومه که مگر / بتوانم من از این رنج رهید. / دمی آسوده به یک گوشه کپید (همان: 560).

**لمیدن:** سنگ پشت پیر در دامان گرم آفتابش می لمد، آسوده می خوابد / در کنار رودخانه (همان: 767).

**واشدن:** انگيخته از نهادش / رگ های صدا / یک خنده نه از لبانش / یک دم شده وا (همان: 455).

**ویلان شدن:** و مهی نازک، گرمزده مانند بخار / از هوا خاسته در جنگل ویلان می شد (همان: 575).

#### 4-9-2) فعل مرکب

باران گرفتن: **خانه ام ابری است اما / ابر بارانش گرفته ست (همان: 761).**

**سرپوش کردن:** عارش که حدیث اهل دل گوش کند / فخرش که شنیده را فراموش کند / افتاده به قیل و قال تا عجزش را / بر گفته خام خویش سرپوش کند (همان: 823).

**سوسوزدن:** و شب تاب از نهان جایش به ساحل می زند سوسو / به مانند چراغ من که سوسو می زند در پنجره (همان: 738).

**کز کردن:** مثل این که هر چه کز کرده به جایی / بر نمی آید صدایی (همان: 447).

**ول کردن:** ول کنید اسب مرا / راه توشه سفر را و نمذینم را / و مرا هرزه در (همان: 769).

#### 4-9-3) فعل مرکب با مفهوم کنایی

**پادادن:** آمد به برم دوش نگار سرکش / گفتا چه بیایدت که دل داری خوش؟ / گفتم دست، گفت گرت پای دهد / گفتم لب، گفت حذر کن از آتش (همان: 837).

**پاگرفتن:** پاگرفته است زمانی است مدید / ناخوش احوالی در پیکر من (همان: 758).

**جوش چیزی داشتن:** جوش آن دارد که برگیرد ز جای او را / و اوست مانده با تن لخت و پر مفلوک و پای سرد (همان: 437).

**دور کردن (احاطه کردن):** صف بیاراییده از هر سو تمشک تیغ‌دار و دور کرده از هر سو/ جای دنجی را (همان: 447).

**طعنه پراندن:** می‌پراند تیرهای طعنه خود را به سوی من (همان: 443).

**کله کشیدن:** گرگی کشید کله و از کوه شد به زیر (همان: 630).

**گوش باش:** گفت اینک لحظه‌های خرمی نزدیک‌تر گشتند/ گوش باش او را که از پنهان این ره می‌سراید (همان: 471).

4-9-4 گروه فعلی از کسی بودن (مال کسی بودن): این کارخانه کهن از اوست/ در رتق و فتق جلوه‌گری‌های بی‌مرش (همان: 508).

**دارد دست و پا می‌زند:** یک نفر دارد که دست و پای دائم می‌زند/ روی این دریای تند و تیره و سنگین که می‌دانید (همان: 445).

**دارد سخنی گرم می‌کند:** او از برای زندگی ما/ تا بهره‌ورتر آییم/ دارد هنوز هم سخنی گرم می‌کند (همان: 451).

4-9-5 گروه فعلی (با مفهوم کنایی)

**بر سر کسی ریختن:** خنده بیهوده گل چون بدید/ از دل سوزنده صفیری کشید/ جست ز شاخ و به هم آویختند/ چندتنه بر سر گل ریختند (همان: 98).

**به باد غارت بردن:** هرچه با خود به باد غارت برد/ خنده‌ها، قیل و قال‌ها در ده (همان: 483).  
**به ریش کسی خندیدن:** باری ار ندهد از من و تو نشان/ گر به ریش من و تو خندد، به! (همان: 888).

**به دل کسی نبودن:** به دلم نیست که دریابم انگشت گذار/ کز کدامین رگ من خونم می‌ریزد بیرون (همان: 759).

**به هوای (به امید) کسی یا چیزی:** دوستانم، رفقای محرم!// به هوایی که حکیمی بر سر، مگذارید/ این دلاشوب چراغ/ روشنایی بدهد دربر من! (همان: 758).

**زیر باران بودن:** آخر فصل زمستان بود/ و یکسر هرکجا در زیر باران بود (همان: 447).  
**سر به سر گذاشتن:** با من آیا تو را قصد بازی است؟/ تو مرا سر به سر می‌گذاری؟ (همان: 74).

**کار کسی تمام بودن:** کار هرچیز تمام است، بریده است دوام/ لیک در «آیش»/ کار شب‌پا نه تمام است هنوز (همان: 618).

**گوش بر در داشتن (منتظر بودن):** مرگ، آماده، گوش او بر در (همان: 494).  
**گوش بر کسی داشتن (به سخن وی گوش کردن):** پسرک باز بر او دارد گوش / او نمی‌داند مادر به نهان / می‌زداید اشکش را / که به دل دارد رنجی خاموش (همان: 489).

#### 4-10 قید

قیدهای شاعر متنوع است و در تفهیم کلام و جلوه‌گری سخنان وی جایگاه ویژه‌ای دارد، از جمله قیدهای تکرار، حالت، زمان، کمیت، کیفیت، مقدار، مکان و نفی.

**یکریز:** آسمان یکریز می‌بارد / روی بندرگاه (همان: 772).

**هی:** هی کنم ریشه‌ی خاکی به کلنگ / هی کنم با کجی طالع جنگ (همان: 114).

**آمده‌نامه:** آمده‌نامه جوجک به زمین / زیر دندان عدو زد قوقو (همان: 117).

**چاراسبه:** آن وقت کاو رسید / چاراسبه از رهش، / در قلعه کس ندید / زین رو به گوشه‌ای / رفت و بیارمید (همان: 629).

**حالا:** آه! دانستم آن حالا / تو هم این حرف ز همسایه‌ات آموخته‌ای (همان: 538).

**دائماً:** دائماً تنهایی و آوارگی / دائماً حیرانی و بیچارگی / دائماً نالیدن و بگریستن / نیست ای غافل! قرار زیستن (همان: 34): دائماً در پیش روی او بدان‌سانی که باشد او نشسته (همان: 459).

**دوتایی:** می‌دهد سوی بچه‌هاش آواز / مثل این است به او می‌گویند: «بچه‌های تو دوتایی ناخوش» (همان: 612).

**چندتنه:** خنده بیهوده گل چون بدید / از دل سوزنده صفیری کشید / جست ز شاخ و به هم آویختند / چندتنه بر سر گل ریختند (همان: 98).

**کارستان:** دست بردار از روی دیوار / شب قوروق باشد بیمارستان / اگر از خواب برآید بیمار / کرد خواهد کاری کارستان (همان: 609).

**مشت:** نیست در «کپه» ما مشت برنج / بکنم با چه زبانشان آرام؟ (همان: 612).

**دم:** مانده پای‌آبله از راه دراز / بر دم دهکده مردی تنها / کوله بارش بر دوش (همان: 664).

**هیچ طوری:** هم‌چنان گوری دنیاش می‌آید در چشم / و آسمان سنگ لحد بر سر او. / هیچ طوری نشده، باز شب است (همان: 617).

#### 4-11) کلمه پرسش

**کو:** کو آن همه بانگ و ناله زار؟ / کو ناله عاشقان غم‌خوار؟ (همان: 43).

#### 4-12) مصدر

**فلاکت:** هر چه در چشمش غمناک نمود و مرده / سیلی از دست فلاکت خورده (همان: 548).

#### 4-13) نشانه جمع

**آدم‌ها:** آی آدم‌ها که بر ساحل نشسته شاد و خندانید / یک نفر در آب دارد می‌سپارد جان (همان: 445).

**ماها:** «عارف» کدام یک به جنون پیش‌روتریم / نه من نه تو، من و تو صاحب سریم / آن‌ها جنون محض، ماها شبیه‌شان (همان: 198).

#### 4-14) واژگان محلی

در شعر نیما، تعداد شایان توجهی از واژه‌ها و مفاهیم مربوط به فرهنگ و زبان مازندرانی به کار رفته است. وی از ظرفیت گویش طبری، در شعر خود بسیار بهره برده است. نیما در کاربرد واژگان و اصطلاحات محلی، پیشرو شاعران معاصر است و باب ورود گنجینه‌های گرانمایه گویش‌ها و لهجه‌ها را به شعر معاصر گشوده است. از نظر فراوانی، واژگان محلی، پس از فعل، پربسامدترین عنصر زبان عامیانه شعر نیماست.

**آیش (زمین آماده برای کشت):** خود او در «آیش» / و زن او به نیاری تنهاست (همان: 614).

**اوجا:** «گونه‌ای از نارون که در اراضی جنگلی کم‌ارتفاع شمال ایران فراوان است و آن را سیاه‌درخت نیز نامند» (دهخدا، 1360: ذیل اوجا): ابر می‌پیچد (دامانش تر) / وز فراز دره «اوجا» ی جوان، / بیم برافراشته سر (یوشیج، 1383: 660).

**بینج (برنج، شالی):** بچه‌هایت مرده‌اند/ پدر! اما برگردد./ خوک‌ها آمده‌اند/ «بینج»‌ها را خورده‌اند (همان: 617).

**بینجگر (برنج‌کار، شالی‌کار):** پنجهٔ «بینجگر» از زخم پشه/ بر نی آرامیده/ پس از آن که ز بس مادر را/ به یاد آورد به دل خوابیده (همان: 613).

**پلم:** «گیاهی که بیشتر در نواحی شمالی ایران می‌روید. بلندی آن تا یک متر می‌رسد... پل‌خوم؛ پل‌خون؛ شون؛ خمان صغیر؛ بلسان صغیر» (عمید، 1378): می‌چمد از «پلم» خوک به لم (یوشیج، 1383: 615).

**توکا (مرغی کوچک شبیه سار):** سایه‌پروردهٔ خلوت، «توکا»/ می‌خرامد به چراگاهش گرم (همان: 642).

**تیرنگ (قراول):** مه می‌تابد، رود است آرام/ بر سر شاخهٔ اوجا «تیرنگ»/ دم بیاویخته، در خواب فرو رفته، ولی در آیش/ کار شب‌پا نه هنوز است تمام (همان: 611).

**چپر/ کپر:** «خانه و دیواری باشد که از چوب و علف سازند» (تبریزی، 1363). خانهٔ نیین، آلونک، پرچین، کپر: نازنینا بگشا راه «چپر»/ دلنشینا سر گوساله ببندا (یوشیج، 1383: 245)؛ بود در چشمش نازک‌شکلی شوکا/ هر شیخ از شبیحی سایبی از ساینه‌ای گشته جدا/ و به دم کاو به پناه «کپر» اوزاری/ دید شوکایی و یکتا نه به خود هشیاری (همان: 575).

**داروگ/ وگ‌دار:** قورباغهٔ درختی که در خشکی زندگی می‌کند. باور عموم مردم در گذشته بر این بود که آواز خواندن وگ (قورباغه آبی) نوید هوای صاف و آفتابی است؛ اما آواز خواندن داروگ، بشارت هوای ابری و بارانی است: قاصد روزان ابری «داروگ»! کی می‌رسد باران؟ (همان: 760)؛ به روی شاخ انجیر کهن «وگ‌دار» می‌خواند، هر دم/ خبر می‌آورد طوفان و باران را و من اندیشناکم (همان: 470).

**زیک:** «به لهجهٔ طبری صلصل، جانوری است حقیرجئه، خاکستری رنگ که زیر هردو بالاش سرخ‌رنگ و کوچک‌تر از گنجشک خانگی بود و آوازش به‌غایت خوش و حزین» (شیرازی، 1382: 145): می‌کشی سوی خود ز راهگذار/ هر پرنده؛ چه «زیک» و چه بلبل (یوشیج، 1383: 151).

**ساینه (سایه و شبیح):** بود در چشمش نازک‌شکلی شوکا/ هر شیخ از شبیحی سایبی از «ساینه»‌ای گشته جدا/ و به دم کاو به پناه کپر اوزاری/ دید شوکایی و یکتا نه به خود هشیاری (همان: 575).

**شماله:** «چوبی آتش گیره و مشعل مانند» (نصری اشرفی و دیگران، 1): تن او لخت و «شماله» در دست / می رود، باز می آید چه بس افتاده به بیم / (بوشیج، 1383: 614).

**شماله (نوعی برنج):** با چه طراوتی / زیر «شماله» می گذرد ده (همان: 629).

**شوکا:** نوعی گوزن بومی اروپا و آسیا، در گویش مازندرانی به معنی غزال است: بود در چشمش نازک شکلی «شوکا» / هر شبیح از شبیح سایبی از ساینه‌ای گشته جدا / و به دم کاو به پناه کپر اوزاری / دید «شوکا» بی و یکتا نه به خود هشیاری (همان: 575).

**کله‌سی (کله):** «جایی که بیرون از منزل غذا پخت می شده است» (شیرزاد کبریا و عنایتی، 1390). اجاقی گلی که در زمین حفر شده باشد: پک و پک سوزد آنجا «کله‌سی» / بوی از پیه می آید به دماغ (بوشیج، 1383: 613).

**کومه:** کلبه‌ای در باغ، کشتزار یا جنگل، کلبه شکارچیان، آلونک، کپر: در درون کله دیری است که آتش مرده / لیک در «کومه» (در اندوده تاریکی بی ریخت در آن بس که بیفسرده امید) / پس زانویش بنشسته زنی، خاموش است (همان: 666).

**لم (بوتۀ تیغ دار تمشک):** می چمد از پلم خوک به «لم» (همان: 615).

**نپار (پناهگاه چوبی در مزرعه):** خود او در آیش / و زن او به «نپار» ی تنهاست (همان: 614).

#### 4-15) واژگان همگون

**رتق و فتق:** این کارخانه کهن از اوست / در رتق و فتق جلوه‌گری‌های بی‌مرش (همان: 508).  
**قول و قرار:** دم نمی‌خفتش چشمان حریص / بود ما را سخن از قول و قرار / لیک از خنده بی‌رونق صبح / مانده بالینی و در آن بیمار (همان: 601).

مقولات زبان عامیانه، تقسیم‌بندی‌ها و تعداد کاربرد هر یک از آنها در شعر نیما یوشیج، در جدول زیر نمایش داده شده است:

ردیف	عنوان موضوع	بسامد
1	اوا	11
2	اسم	12
3	ترکیب	اسم + اسم
		اسم + حرف + اسم

	4	اسم + ک تحبیب	اسم + ک		
	2	اسم + ک تصغیر			
	4	ترکیب اضافی			
	1	حرف اضافه + اسم			
	2	عبارت اسمی			
	2	عدد + اسم			
3	تکرار			4	
2	حرف ندا			5	
9	حذف واج			6	
1	دعا			7	
20	صفت			8	
4	ضرب المثل			9	
40	15	فعل ساده		فعل	10
	5	فعل مرکب			
	7	فعل مرکب با مفهوم کنایی			
	3	گروه فعلی			
	10	گروه فعلی با مفهوم کنایی			
12	2	تکرار		قید	11
	2	حالت			
	2	زمان			
	2	کمیت			
	1	کیفیت			
	1	مقدار			
	1	مکان			
	1	نفی			
1	کلمه پرسش			12	
1	مصدر			13	
2	نشانه جمع			14	
20	واژگان محلی			15	
2	واژگان همگون			16	
157	جمع کل			17	

## نتیجه‌گیری

میان زبان عامیانه و شعر پارسی رابطه‌ای دوطرفه است؛ از سویی شاعران با به‌کارگیری عناصر زبان عامیانه، به شعر خویش شگرفی و روایی بخشیده‌اند و از دیگرسو، بسیاری از اصطلاحات و ترکیب‌های بکر که حاصل اندیشه‌توانمند و قریحه‌سرشار شاعران است، در گذر زمان، جزئی از زبان عامیانه شده و این زبان را پربارتر ساخته است به نظر می‌رسد کاربرد عناصر زبان عامیانه در شعر معاصر، نسبت به گذشته افزونی یافته است. نیمایوشیج، به‌عنوان پدر شعر نو پارسی، از عناصر زبان عامیانه در شعر خود بسیار بهره برده و می‌توان گفت مجموعه اشعار وی فرهنگ‌واره‌ای از عناصر زبان عامیانه است. پسینیان وی نیز این روش را ادامه داده‌اند بسامد بالای عناصر زبان عامیانه در شعر نیمایوشیج، به‌عنوان شاعری تأثیرگذار، خط مشی شعر معاصر را به سمت زبان گفتار و همنشینی با زبان عامیانه کشانده است.

بیش‌ترین بسامد کاربرد زبان عامیانه در شعر نیمایوشیج، به‌ویژه فعل ساده مربوط می‌شود. نیمایوشیج از انواع فعل‌های زبان عامیانه (ساده، مرکب، کنایی و گروه فعلی) در تصویرسازی‌های شگرف خود بهره برده است و معنای مدنظر خود را با کمک فعل‌های گوناگون بیان کرده است. بسامد کاربرد انواع فعل در شعر وی 26 درصد است. پس از فعل، نیمایوشیج در کاربرد عناصر زبان عامیانه، از صفت‌ها و نیز واژگان محلی، با فراوانی 13 درصد، بیش‌ترین بهره را برده است. صفت‌های عامیانه شعر نیمایوشیج بسیار زیبا و جالب توجه است. در شعر نیمایوشیج، تعداد شایان توجهی از واژه‌ها و مفاهیم مربوط به فرهنگ و زبان مازندرانی به کار رفته است. وی در کاربرد واژگان و اصطلاحات محلی، پیشرو شاعران معاصر است و باب ورود گنجینه‌های گرانمایه گویش‌ها و لهجه‌ها را به شعر معاصر گشوده است. انواع ترکیب‌های زبان عامیانه با فراوانی 11 درصد و پس از آن، اسم و انواع قید با بسامد هشت درصد، در رتبه‌های بعدی قرار می‌گیرند. ترکیب‌های صمیمی و گاه بدیع نیمایوشیج او را منحصر به فرد و خاص کرده است. سپس، انواع آواها قرار دارد که در کلام نیمایوشیج بسیار خوش نشسته و به شعر وی تشخیص ویژه‌ای بخشیده است. بسامد کاربرد آواها هشت درصد است. در مرتبه بعدی حذف هنرمندانه انواع واج‌ها جای دارد که جهت هم‌سویی کلام شاعر با زبان گفتار گامی اساسی به‌شمار می‌آید. فراوانی حذف واج در شعر نیمایوشیج، شش درصد از کل عناصر زبان عامیانه است. ضرب‌المثل و تکرار با بسامدی کم‌تر از

موارد پیش گفته، در شعر نیما به چشم می خورد. بسامد کاربرد ضرب‌المثل سه درصد و بسامد استفاده از تکرار دو درصد است. عناصر کم کاربرد زبان عامیانه شعر نیما، حرف ندا، نشانه جمع و واژگان همگون، با فراوانی یک درصد و در مرتبه بعد، دعاء، کلمه پرسش و مصدر عامیانه، با فراوانی 0/5 درصد است.

## منابع

- تبریزی، محمدحسین بن خلف (1363). **برهان قاطع**. ج 5. تهران: امیرکبیر.
- ثروت، منصور؛ انزایی نژاد، رضا (1377). **فرهنگ معاصر**. تهران: سخن.
- جمالزاده، محمدعلی (1378). **قصه نویسی**. به کوشش علی دهباشی. تهران: سخن.
- حداد عادل، غلامعلی (1382). «درآمدی بر واژه‌گزینی مردمی». **نامه فرهنگستان**. دوره 6. شماره 2. ص 2-8.
- حق شناس، علی محمد (1379). «فرهنگ فارسی عامیانه یا گفتاری کدام؟». **نشر دانش**. دوره 17. شماره 2. ص 59-65.
- حمیدیان، سعید (1381). **داستان دگردیسی (روند دگرگونی‌های شعر نیما یوشیج)**. تهران: نیلوفر.
- داد، سیمیا (1385). **فرهنگ اصطلاحات ادبی**. تهران: مرورارید.
- دهخدا، علی اکبر (1360). **لغت‌نامه دهخدا**. زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی. تهران: سازمان لغت‌نامه.
- \_\_\_\_\_ (1361). **امثال و حکم**. تهران: امیرکبیر.
- دین محمدی کرسفی، نصرت‌الله (1384). «زبان و فرهنگ عامیانه در دیوان صائب». **نامه پارسی**. سال 10. شماره 1. ص 88-98.
- رستگار فسایی، منصور (1380). **انواع نثر فارسی**. تهران: سمت.
- سارلی، ناصرقلی (1387). **زبان فارسی معیار**. هرمس: تهران.
- سمیعی، احمد (1379). **نگارشی و ویرایش**. تهران: سمت.
- شیرازی، نورالدین (1382). **مجموعه الفاظ‌ادویه**. بی‌جا: مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی.
- شیرزاد کبریا، باجی گل؛ عنایتی آهنگری، پری‌رخ (1390). **فرهنگ واژگان مازندرانی**. ساری: عصر ماندگار.
- عمید، حسن (1378). **فرهنگ فارسی عمید (شامل واژه‌های فارسی و لغات عربی و اروپایی مصطلح در زبان فارسی و اصطلاحات علمی و ادبی)**. تهران: امیرکبیر.
- فرای، نور تروپ (1377). **تحلیل نقد**. ترجمه صالح حسینی. تهران: نیلوفر.
- نجفی، ابوالحسن (1378). **فرهنگ فارسی عامیانه**. تهران: نیلوفر.
- نصری اشرفی، جهانگیر و دیگران (1382). **فرهنگ واژگان تبری، با همانندهای مازندرانی، استاربادی، گیلی، قصرانی**. تهران: احیای کتاب.

یوشیج، نیما (1383). **مجموعه اشعار نیما یوشیج**. تدوین از سیروس طاهباز. تهران: نگاه.  
\_\_\_\_\_ (1388). **گزینه اشعار نیما یوشیج**. با مقدمه و انتخاب یدالله جلالی پندری. تهران:  
مروارید.